۱۷
۶۹۲۷

[illegible]

که در آغوش جان درآرگشته و دیباچه جرب رعنای که از روی اعتبار [illegible] نقاب

پاکیزه حروف بالش بر بری که در جمله نازنینه بالش پرکیه نموده و بالش دلربا

کشند خود را در صفحه عالم منزه و [illegible] سکل آتش شکرت که کلک سوار از برای

کردن پرتوش از قلم بر نخبه و نقش حسنش طلسمی که خامه معجزنگار [illegible] تعلوب

نهال نیپه آمیخته حروف عارضش سرمایه حیات بخشیده حی زالیسل شیرین حرکات

از چاشنی عارضش طوطیان شکرخا ناشتیده کام و بی بهره تعطل و خواب آن و سخن خوب

ماندم اگر از حسرت دال دلکشش مسیح پیران با دال و در داغ الفت دل گشته بود

و اگر از بهرای ذال جوانبش ذرات کاینات منور پرتت گردید سزاوار آرای جهان آرایش

روح روان [illegible] از ارباب رای روشنوران عکه ابیش چون زلف [illegible] ازمیان

[illegible] افزا [illegible] در فردوس [illegible] دل

[illegible] رنگ صفای خاوش حسرت چشم غزالان [illegible]

نقطه خدوش [illegible] سطورش [illegible] چمن

از روی طرب بال طیران گشوده و طای از خنده [illegible]

[illegible] اقامت نموده [illegible]

عیان خطابت و چون از ظلمات سیاهی سطور روان گشته اگر عین الحیوانش خوانند
روا باشد غالیه فام شوخ غنچه دهان که خال ابن حبشیم را از غمزه بغمزه دلال نموده
یاد سیه هرجا که از روی غلط کاری در دامن باغ با غنچه هم آغوش گشته از غیرت
فای با صفاتش یافته آهوان ختن بر خویش پیچیده و از فیض هم زخمی قافش گرد
قاف جمهور آفاق گردیده و در وصف کافش همین کافی که دلبر کشش است
خنجر بکف و کاکل شکین پرورش انداخته و در تعریف لامش همین ولف
که با کلین کاف پیوند یافته ساحت صفحه چون دامن گلچین پر ثمر ریخته
میمش از روی مهر بلند ماهرویان تنگ دهان عقده بر دل بسته
از رشک دایره نونش هاله از ماه نو ناخن حیرت بدل شکسته و واو
دلکشش در اوراق گلگون ... گویا مجموعه حسنی که به کمند ناز
... خودی در پای سرو افتاده غلط گفتم و الف ... که سر خود بگریبان
کشیده و یای شوخ خوش ادای که در دل حور زاده روح افزا آمده سفیده اش ...
چشم عاشق نظربازیست که از غم معشوقه خود بپای پای گریه نموده ...
بلقیس نژادی که شوخ چشمها تاج از سر هدهد سلیمان ربوده لام الفش ...
صفحه را

صفحه را ... با خلوت سرای خوب ... عروس ... عرب ... زاده ...
و هر یک نظم و نثر ... پیش چون دل در رباب و فنا ... حقیقت ... مال
... صورت ... صفحه ... بر خط و خال و در ... مطالع دلنوازش
طبیعه ... بنوع و با وصف صفای حسن و لطف ... صاحت صبح صادق در وضع
... برجسته اش از نشانات لطف شوخ نظربازیست که گوشه ابروی ... شق
... نموده ... از حسن ادا دلبری ... میان که ... دلربایی ...
ادا فرموده و در وصفش ... بس که حضرت والا ... شده ...
... منتخب مجموعه ... نظر ... و ... و ... کتاب
... جهانبانی شاهزاده آزاده ... و ... به ... طبع ... بدایع
نگار ... آن پرداخته و در وصفش ... که ... نظر التفات تام
آن انداخته امید که ... و ... مثنوی ... بکرم ...
... و ... بغزل ... صفحه ... ذات کامل الصفات
این ... انتخاب دیوانها ... و نقش مجموعه ...
گلگونه حدی که عذار ... ورق ...
... بر ...
... گوهر ... داستان

و جهی بملکوت نمایند و غنچه [illegible] که چندی [illegible] آتش [illegible] صبح [illegible]

ابرآید [illegible] از جانب حضرت [illegible] که [illegible] و در جام [illegible]

[illegible] کرده از [illegible] کند و [illegible] آفتاش [illegible]

[illegible] در خلوت [illegible] قدر [illegible] در پرده [illegible] اختر [illegible]

[illegible] نقده [illegible] در زرد [illegible] زنار [illegible]

لیلی از عنبر [illegible] نگش [illegible] با شمال او [illegible] غبار [illegible] آب صبح

در چهره [illegible] مسیح [illegible] الله از [illegible] دو [illegible]

[illegible] و [illegible] عالم [illegible] سپید [illegible] صبح [illegible] آتش [illegible]

[illegible] زهر [illegible] در [illegible] شاه [illegible]

کو [illegible] آب [illegible] شاه [illegible] خورشید [illegible]

و بر طرف [illegible] فلک [illegible] صورت [illegible]

از یک [illegible] از نور [illegible] دیگر [illegible] چهره [illegible]

پیشه [illegible] عشق [illegible] جانب [illegible]

شب [illegible] تجلی [illegible] شده [illegible] تو [illegible]

دو باقر

[illegible]

قدرت [illegible] و [illegible] و در آنکه انور [illegible] آینه [illegible]

انجمن گشته [illegible] فلک [illegible]

[illegible] بر [illegible] تاج [illegible] نهاده و

[illegible] گرفته [illegible] دو [illegible]

[illegible] و کوکب [illegible] بسته [illegible]

[illegible] بسته [illegible] کمان [illegible]

[illegible] می‌گشود [illegible] می‌شود [illegible] زوال می‌گشود

[illegible] داده [illegible] خورشید [illegible]

[illegible] چهره [illegible] دو کف [illegible]

[illegible] عناب [illegible]

[illegible] جگر [illegible] می‌شود

[illegible] کلاه [illegible] می‌بود [illegible]

[illegible] الله [illegible] ضعیفه [illegible]

[illegible] بود از حضرت [illegible] بر [illegible]

[illegible] تر

[illegible] گوید [illegible]

[illegible]

پا بسر خدمت می کرده و ذات الکرسی برفرق کرده [illegible] آینه اکبر منسوخ اند و [illegible]

زنار زرین حمایل کرده [illegible] راغان [illegible] ایشان [illegible] رفته و [illegible]

[illegible] الله و سهیل گفته از لب آبدار [illegible] رفته و [illegible]

[illegible] فلک [illegible] سرای سپهر [illegible] گشته [illegible]

پوشش نموده در [illegible] العقرب برفرق [illegible] ثوابت باهم بسر می کرده [illegible]

[illegible] گشته در مقام حیرت [illegible] هزاران چشم [illegible]

برابر [illegible] می گرفت و [illegible]

[illegible]

[illegible] نظر [illegible] برمی گرفت [illegible]

[illegible] آماده ساخته

فلک [illegible] و [illegible] کرده

[illegible] و [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] جراغان [illegible]

[illegible] از صورت [illegible] بنهد و [illegible] عجب [illegible]

[illegible] چون [illegible] خط [illegible]

[illegible] صبح [illegible]

[illegible] یکدم [illegible]

[illegible] سپهر کردان [illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] نرگس [illegible]

[illegible] غنچه در کمال [illegible]

برفت گل [illegible] کرده [illegible]

[illegible] غنچه [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

لب [illegible] داده [illegible]

[illegible]

برهنه که ایستاده عروسان شگفته دلنواز بزم خاص بود سرو با جمال فاخته [illegible]

آتش — ف نابرخواسته و بید مجنون پیش آب حوض [illegible] مطرح [illegible] آتشه [illegible]

افروخت و لاله زرسیم داغ [illegible] غزل [illegible] می کرد [illegible] و شبنم [illegible]

بر گلهای شگوفه نقل بیرنگ [illegible] از شاخچه گل [illegible] در انجمن چمن

می چید گلچین [illegible] از اوراق لطافت سرشتش [illegible] سبب خفت [illegible]

غمزه [illegible] می داد و مرغ [illegible] می سبب خفت [illegible] فاخته [illegible]

می انداخت و طاوس [illegible] خرمی [illegible] می آموخت [illegible]

می شد و [illegible] صنعت [illegible] خوش [illegible]

هزار [illegible] بلبل [illegible]

[illegible] نغمه [illegible]

سرود [illegible] باغ [illegible] بلبل [illegible] دل [illegible]

مشغله [illegible] عود [illegible] آتش [illegible] عود [illegible] می انداخت [illegible]

صفیر [illegible] سبب [illegible]

[illegible] سفینه سعادت همایون [illegible]

در صفت کتاب [illegible]

نظارت [illegible] که [illegible] کتاب [illegible]

ز آتش عبارات رنگین تالیف گشته [illegible]

طبقات [illegible] عجایب [illegible] بدایع صنایع [illegible]

ابواب [illegible]

گشت [illegible]

الاسما کلها [illegible] علم الیقین [illegible]

[illegible] لطیفه [illegible]

همت [illegible]

[illegible]

معارف [illegible]

مستعد [illegible]

[illegible] لطیفه [illegible] بلاغت

[illegible] گردانیده

و به دستور [illegible] در رسم [illegible] ارتفاع

[illegible] از ایهام [illegible] حضرت الله [illegible]

[illegible] مقامات [illegible]

[illegible] حق [illegible] بنده که کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] مثال الله [illegible]

[illegible] صاحب کتاب است [illegible] فصل اول [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اگر [illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم [illegible]

[illegible]

[illegible] الحمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و آنکه [illegible]

و نیکم د امت علم تحقیق از مجال ادب امتحان ابتنی کند است و هر چند از علم حدیث عز و شرفش
بابت و معجزات انبیاء و اولیاء آثار مناقب نفوس مقدسه [illegible] فاش کند [illegible] سلونی
در [illegible] حق [illegible] هنگام احتجاج برهان قاطع است [illegible] کلامش [illegible] احکام
شرایع اسلام نور [illegible] کتاب [illegible] نامه [illegible] جمیع [illegible]
جوانان [illegible] و جنت النعیم [illegible] علم [illegible] القاب [illegible] علم [illegible]
ابرار [illegible] و ولایت [illegible] حصین [illegible] انوار [illegible] جامع علوم
اولین و آخرین [illegible]
[illegible]
کتاب العیون [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] اثنا عشر [illegible]
[illegible]
بر [illegible] جواهر [illegible] انوار [illegible] در مجمع [illegible] تنزیل
[illegible]
و [illegible] اعلام الهدی [illegible]

علیهم من لطایف ظرایف المصنفات [illegible] من الصلوات [illegible] ما دام [illegible] النجوم [illegible]
و علیه الشهور [illegible] لمعات الشمس [illegible] غرض از تحریر
این رقعه و تمهید این مقدمه آنست که چون امر کثیر الفواید که بوسیله آن و [illegible] عمل
وسیع [illegible] ایمان [illegible] انداخت و از انوار [illegible] چراغ خلاصی در راه عقاب
اعمال توان افروخت [illegible] نامه [illegible] صحیفه [illegible] را باعث رستی کار [illegible]
کتاب مرقوم [illegible]
[illegible] حق طلبی را ذریعه ادراک [illegible] معالم اصول [illegible]
المطالب و مقصود [illegible] صراط المستقیم [illegible] منتهی المرام [illegible]
و [illegible] اعمال [illegible] روز جزا [illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible] فلاح و مصباح نجاح [illegible] النبوة [illegible] کرده
[illegible] حسنات اعمال [illegible] محمد [illegible] بن محمد [illegible]
جمیع شرعی [illegible] قرآن مجید و فرقان حمید و جمیع کتب فقه و تفسیر و حدیث و کلام

۱۴

و غیرها من الفارسیة و الوجیزة و المختوبة و الا و بسبب تمسکات حجه آنکه لفظ مفصل و جمله ایشان

علی صرف جمع و تفصیل آنها گشته فی الحقیقه هر یک کلمه عبارتی و مایه سعادت دارین

بخواند بود برحسب تفصیل کلمه و تفصیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین رضاء الله [illegible]

و اولاد و احباب ان نشاء بعد نسل و بعد بطن تواطؤ با ابن برادر باشد و ولی الله رحام و بعد هم علماء

بلد متعرض نموده و تولیت و اجاره دائم الحیاة بنفس خود و بعد از آن با کبر و ارشد اولاد

و بعد هم با عالم و اتقی بلد تحت الاجماع و لا یوهب و لا یرهن و لا ینقل عن البلد فان نقل

فرجعه الی عالم البلد و عده شرایط آنکه نسخه زیاده بر شش ماه نزد طالب نگذارند و

۲ فصل [illegible] در علم تشریح بر قواعد دقیقه گفته الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب

النبی الامی الذی خلق نور او [illegible] الله [illegible] علی الامم و

[illegible] الکتاب [illegible] علیه و آله [illegible] السلام [illegible] اعلم [illegible]

الوقف علی شرایط هذا الوقف [illegible] کتب [illegible]

[illegible] نظرت [illegible]

[illegible] الله [illegible] فضل [illegible]

[illegible] منهم [illegible]

۱۵

ولا تطع منهم آثما او کفورا و لا تقع عن شرط شرطه علیه فتقعد ملوما محسورا و احذر عن التمرد

[illegible] فان عذاب ربک کان محذورا و اخرج عن نقض الشرایط فی حفظ الکتب المضبوط

و لا تجعلها ظلما و زورا فانک لن [illegible] و لا [illegible] و لا تنسوا [illegible]

و لا تجعل لها قصورا تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک جنات تجری

من تحتها الانهار و یجعل لک قصورا و لا تقعد فی حفظها حتی یکون من الذین [illegible] قوما بورا

[illegible]

[illegible] و لا تکن من الذین [illegible]

[illegible]

[illegible]

فیغضب [illegible] شرب من کاس کان مزاجها [illegible]

فان جهنم جزاؤهم جزاء موفورا وقف نامه که در خصوص وقف کردن مزرعه نوشته است

سپاس [illegible] مزرعه [illegible] رب الارباب

که [illegible] عالم جبروت را [illegible] ملک ملکوتش [illegible]

سپهر [illegible] که [illegible]

برگردن نهاده و برقم و خبر کبوتران برجی اند که در هوای شوق شنیدن خبرش ان و شتافتن [illegible]

و سنبله در مزرعه دایره فلک از گشت زر صنعتش خوشه ایست و اصل گوزنی برای رهروان بادیه

امتحانش توشه کره فلک از روضه سرگشتش قطعه زمین است که از جوی کشمان [illegible] کرده

و جوهر به دو مزرعه فیضش و انعام که با داس اجل بخرمن حیات رقیب لایم در

و عوام در بدیعت و افتد در روت و املاک عشش و انگ جهات سرشته عالم امکان

در کف نقد فردا خبر را وده بدانه ریزی قطرات ابر نیسان زبان سینه صدف قابل شود

جوب دانا بوده و اعداد قوات علوم نیسان در ارض موجود است بنیاد و سبل و اول

بیاده معارف و ایقان در جداول مقرب اولیا و ادیان سبیل فیض موده [illegible] بر آورده

کبیر بیاد نفس که مکش تربیت دانش غنی از بود که خوشه چینان خرمن تعظیم

زرگشت در بیابان دوگانه دیده و بیابیض حبیب کرده بیت که خوشه از زبان رعیه

بیهان حصول وصل ذات ربانیت و علت غایی دو جهان در ارض مراتب عدم شود و انچه

یکی از مادر یکی و لسرادقات جلال او و اصحاب او باد که جعفرا آباد مقت جعفر ابهای [illegible]

و حدیقه دین مصطفیم را منازل منزله ابر بهار و آب ایسبیه رحمت بود لیشان [illegible]

و وارث شرف ایشان عهد آباد بنه که او حسن آباد ایام اعدو سایان ارزاق در آباد غایت شد [illegible]

نزهت آباد جهان چون روضه جنان همیشه مخضر و تابان است و قنوات عالم امکان همین

ایکاره و جود دگر او شان و در عرصه گیتی صحرایان و بعد بر و قفنامه موقف زمینی که مشتوای

قرآن از سر رز نیفیه کرده اند محقق گواه بود که در سه ربیمن ززنده کرده نشان و در خبر نکو

نه بهار شهرانه به خورد در ری از املات و در زرعت لاه دیا که مزرعه آخرت است

اشا زن تخم رستگاری بیا در یک ربیع رستگاری در وقت حصار منها نباوعلیه وقف

صحیح شرعی نمود وقفنامه که در خصوص دفتر اوقاف تیتیه نوشته شده است حمد و سپاس نعمتهای بی قیاس

رزاق بی ادراک الطاف را سزاوار است که آسیای بلا به گردش فلک را از جویبار قدرت بچون

گردان ساخته و آب جوب دو مدار رونق طراحین و خوان رزتنجه کشش آفتاب را ال

نهاری برای روزی خوران آماده نموده از فرضی دو مائده سعادت برای محتاجان امل

نشر مرغ بسم نموده و لطیفات زکیات نثار روان عطر قطب رحمت عالم امکان و

دایره کون و مکان جد انکه از شوق لب و دندان گوهر فشان او از بیان خاک گندم

سینه چاک آمده پرورش فایم انبیا و سید الاصحاب که به تقدیر رسالت بنیاده انوار عطش

برای ما ان بهره برای اهل اسلام تقیه و افزوده است و همین شهر عشش انات عامی و در دو سرا

بخشنده و بروح نیده سس صحن حضرت رسول و نتیجه بتول و آل اطهار او باد که طاعونه سپهر رحمی

رزوح بالکم از کن خدا بتعظیم

اساس در گردان است و بستان و امانش ان و نقد سرمایه جان زن و مرد و در دوران اولی
که هر جسمانیات جزوی تواند بود ز قوس صعود نشئه دوم خروج کم شدن ما را یان دانسته شده است
پیاده در طریق نیاز مندی و آبله پای وادی محبت شیدای محمد مهدی بر لوح استشهاد نگاشته که
روزی در روزها که گفت سبک خیر گفتگو از هر طرف در جولان و سمند تیز تک سخن جلوه گر میدان
بیان بود و عبور شوق کف رسیده منزل این داستان اتفاق افتاده که مادیان تند رو و تیز رو
حضرت شهنشاهی که در میدان کردار براق جم و تحمیل بنوان تند بکر دانش نرسیده و اهرمن تسلیم
جا در بهار مینه چمن چیدن نیلوفر و سمن و ابتی گل رعنا و سیب خنک گل سوری
و اشهب گل عنبر بو زر ایظهر جلوه رعنایش دیده در اینوقت از طویله مانند لیلی از زینت حی منقود
بحجر دسیه نوم الاثر گشته و محی در عهد خدیو معدلت گستری که از عدل شمیمش معدوم از ازاله
بر عنبه حیز اصیل لهم سلطانا که با جمیع ظهور یافته در زر قرطعت نموده گسترانش و طایع وزیده پرورش
بر لو بهر روزی بر حسب احوال خوبیان تجسس اهل استرآباد تا قبه تختگاه بختش چون فرمان
بد و رحشم طرفة العین از نگهبان خانه مردم غافل بکرد و دو سه هنگ دل بیدار دانش می‌ارز
پاسبانان بخت خفته صیغفعان پناه پهلوان سپاه برش ده که برتر نگه حملات برو جنابهم
میر شب بار خوانش در رسته بار زر ملک بغیر سر آفتاب نتوانند گردید با جای صبح اند

که

که هر روز با تیغ و سپر از حمله آفتاب بر سر طوی از خوف عسس حباب نقش تیر اندیشه
جلیل علامتش مزرعی شده از زرست که اشتر را بقار و چابک جز بقر حسرت نگذشته
کذلک یریهم الله اعمالهم و رایض تدبیرش که رام رمش فتنه را که کرده که پا
بند ان نعل بند ان که در احداث فتنه نعل شان در آتش بود جز داغ نعل بر سینه نشسته
و ان کرد پا
نگذاشت بها جباههم و جنوبهم شاخ و جو جز بآب چنان انگشت که قدرت تواند کرد ان فی ذلک
للایات لاولی النهی اگر از اهل ستیز چشمه فتنه جوش دیده و بنیادش را از آب بسته دو ذلک
الیوم الذی کانوا یوعدون و اگر زبانه بلی بر آتش شده بوستان برباغان و نشاده
آلا ان حزب الشیطان هم الخاسرون در طرفة العین عدلش ما سیه کرد انار ز فلک خزان
در باسه کرده ترا علیهم تفیض من الدمع و در هر حکم انشس جوانان پای سرد و برگ
شرار با اندیشه بد قسمتها خروزه ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع
سر شهید بی تجرکی پایمال گشته که در کل زمین سبز تر انداخته سیکندران نحو هم یعملون
کلمه برازانجا ان فعالات فهام لنا کلمه هو قائلها که مانده فتنه توانند بحث از فرع الحق
و یبطل ما کانوا یعملون بدراید که این پهلوان گوشه علامه طرازی بند می کرد اند این زمان
دست سپهر بند شد الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون دیو نهانی که بحضرت آدم لا فصحی

میزنند این هنگام در پس پرده مستور گشته اند و بعضی از اهل فراخ ملک

هم از سواران و پیادگان ایشان ماشه تفنگ گوشه نشین است و هر گاه تفنگی

بچشم او پاشی بیل نشین است چاره چون سینه سپر بجان کشیده اند و

بهادران قبیله قزاق چه هراس کشیده اگر از تفنگ صدای بر خیزد و تیر از عقبش

بر خیزد اگر از شاخ پیر ولیه و پیر نی شتر سوار شده از عقبش او بر آمده قلب تهی

اکثر از اینها

گرد به بروت از صدای ده چخماق را چون چخماق سر برنگ نیامده که دلاوری

و پرهیز نتوانند کرد و بیرون بخون خشک شتر را سپید کرده که من بعد شور و شرارت

دیگر نکند با همراهان تفنگ دور انداخته و هم را باسمی باقیه خوبیان ... بچه را صرخ

از طپانچه بنی ساخته اند و در عهدش کل لشکر را با غنیمت رانده گشت و در زمانش حرف

بلند رسید و سپاهی تهران شکفت و قرع این امر که پیوسته خوارق عادت بروز و ظهور آن جهت

نخواهد داشت که چون برق خاطف را در پنجه و ریح عاصف در گنبد نسیم پرنده و افتخار

و مرغ پرنده را در آشیانه که هشتی امر آن متبع آن باد و پاس ... با اقتضای طبیعت

همراهی باد صبا و شمال نبوده و با جناب مشهدی راه پیرفانی پیموده اند ... فرسنگ

و چابکسوار رسول که گیاست ... [illegible] ... که در آن بوی

حضرت عمر

بهما

پیدا و عمل و کار از زدن عوض براءت ذمه را حاصل کنیم و بعد از آن اگر تعدون

ثلث ابشه ز نام باد بیان شعر و عرفان بران موعود و از حطبل الغام عام ان

بم الموعود و جنگ ... ان خواهد رسید و باید ... مرحله ... داد

خواهد کرد به مرحله که دفتر ... قسمت بخود ... الحمد لله الذی انام عیون الخلق

بالبقا قلوب السلاطین و سیل بعون الله من بین الانام بالالطاف جاری العادات عادت

من بین الراتبین و الکاملین و عقد ... الانواع ... و العهود ...

المحمود ... و شاع ذلک ... و صح الدین

رسوله الذی ارفع ... قوات ... السلاطین ... و ذوقع ...

الاسلام ... الکفر ... الجهاد ... و اصحابه الذین هم ...

و ارشاد ... در ... کبرای ... سلطان که ... ایران از ... عالی ...

کامیاب ... ایشان ... و ... ن

جناب ... اعظم ... الاکرم ... بخش ... دوران و ...

ایران ... سلطان ... در پادشاه ... و سلطنت ... کشته

سنه ... سلطنت شده چون از ... خروج شاه اسماعیل صفوی ... در ایران شیوع

و بغضب و معادات فیمابین روم و ایران ظهور و وقوع داشت نظر بحسن عقیده اهل
سنت و جماعت که مختار آبا و کرام آنحضرت بود اجتناب از سلطنت ایشان [illegible]
و به تشاکل [illegible] آن گروه منش شده [illegible] که هرگاه این طایفه باب آن
و امثال مذهب این اعتقاد باطل اقوال [illegible] در حقیقت خلاف خلفای راشدین
رضوان الله علیهم اجمعین [illegible] حصول مسئول ایشان بمنزل خواهد شد ایشان
حکم اقدس [illegible] قبول و از عادات سابقه تحول کرده چون اعلیحضرت ملک رفعت
خورشید منزلت اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران حشمت و جاه دارا [illegible]
فریدون فر خاقان البحرین و سلطان البرین ثانی اسکندر ذوالقرنین خلیفه ظل الله
و پادشاه اسلام پناه السلطان الغازی محمود سلطان اید الله خلافته و [illegible] خلیفه
اهل اسلام فروغ مشعل دودمان ترکمانیه بوده و نواب [illegible] آنحضرت نیز [illegible]
سلسله ترکمانیه بوده لهذا بنابر مزید الفت فیمابین حضرتین و رفع [illegible]
و از میان فریقین نواب همایون ما مطالب حسنه را عبارت از تقدیم [illegible]
و انقضای رکنی از ارکان [illegible] الله الحرام بر جلوس ایران و [illegible] امیر صلاح [illegible] دولت علیه [illegible]
به ثغور مصر و شام و الحاق [illegible] جانبین و بودن دیگر در پای تخت [illegible] باشد

در طرف السلطان [illegible]

[illegible]

از پادشاه سکندر جاه خواهشمند شده بودند که [illegible] آمده [illegible]
که پادشاه اسلام پناه روم [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] و [illegible] طالب [illegible] این [illegible]
شده بودند اگر چه اعلیحضرت [illegible] این تکلیفات شده بود
[illegible] تناقض و الزام اهل اسلام منظور نداشته لکن محض [illegible] خاطر
اما این پادشاه سلیمان مقام [illegible] اهل اسلام خلیفه [illegible] گشته
مطالب [illegible] و [illegible] این [illegible] آرام بخش [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] اعلام داشته اند اما چون بعضی از ممالک عراق
و آذربایجان [illegible] سلاطین ترکمانیه ایران تعلق داشت که بسبب اختلاف
[illegible] دولت علیه عثمانیه انتقال یافته [illegible] که هرگاه [illegible]
[illegible] اسلام پناه [illegible] و مخالف [illegible] وفاق نباشد یکی از آن [illegible]
[illegible] ممالک [illegible] انتظام یابد [illegible] پادشاه اسلام پناه [illegible]
قبول آن [illegible] بوده ایم [illegible] نامه شریفه همایون که [illegible] از [illegible]
[illegible] جناب افتخار الاماجد و الاعیان [illegible] الاعاظم و الاقران [illegible]
[illegible] خواهد بود

اخیر را قبول [illegible]
مذهب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
بموجب [illegible]
[illegible]

تشکر نمودند که بعد از

عو وصول بخشیده اندراج یافته بود که اگر چه نظر بماده مذکوره و ... مشکوره که از نیز مراعات سنین ودوستی را بر ذمه خود واجب و ... چون خاطر الحضرت دارا آرش

الطرف ودوام ارجحیت آثار بعض لطیفه پیوسته ودولتین علیتین را سنخه بدانیم لکن نظر بنا در این مطالب واعظم ما رب شده مأمول تا ازان مذهب اسلام شده استنفی بقبول

بقانون سلطنت عثمانیه آن ... وزرای عظام وعلمای اعلام مشورت فرمودند بموجب ... این مصالحه ... شرط و ... و تذییل برین

قبول اقتران فی شرع ومغایر نظام دانسته نه بر که ... سوابق منفسخ شده از آن مطلب در یافته واستحکام بذیرفت ... صلح در ایام خاقان خلد مرابع سلطان مراد خان رابع

نیز برای مزید الفت و التیام در گذشته بنا بر مصالحه ایام حضرت خلد مراتع سلطان واقع شده فیما بین دولتین مرعی و عهود و شروطی که در میانه مقرر بوده بهمان دستور ... گردد

مراد خان رابع گذشته تا دوستی ومحبت در میان دو دولت عظام و خلف کرام تغییر و خلل در ارکان آن راه نیابد بشرط که بعد فته نا یم و ... ایام بوده انچه

الی یوم القیامة و در عرصه روزگار باقی و پایدار باشند و برای استقرار این امر از جانب لاتی شأن طرفین دستور مصلح طرفین باشند مقبول ودر ... کدورت و

آمدن تا به مدت عالیجاه وزیر اعظم ودستور مکرم و مشیر محترم و معظم احمد پاشا والی ... مصالحه ومسالمه باشد از طرفین اجناب ورنه ... ودستی

و بصره و ... زاده ... ماموره ... وعالیجاه ... پاشا والیه تبریز ... سلطنت ... ومحبت فیما بین دو دولتین علیتین ... و اعقاب ... زاده کرام

لطائف تحجیت تاب ... افندی ... ولایت ... و ... ایام الی یوم القیام قدیم و دائم ... بوده باشد ماده

روانه ... عظمت ... سپهدار ... رامعهامانی قزوین وطهران واول حجاج ایران و توران که از راه بغداد وشام عازم بیت الله الحرام می باشند

او ... وشرف ... گشته ... الطرف ... و ... راه ... حال ... ایلیه باشند ...

علیه کمترین بنده احسان سپهدار ... محمد ... ماموره گشته ... بادشاهی ومراعات احوال ایشان را لازم دانند ماده دوم ... بران تاکید مودت و توثیق

اسلام پناه و عهده محبت و ... فقله ... نموده بود ... جهانبانی ... منصب ... ایران وزرای ایران ... بوده ...

از طرفین داده شود ماده سیم اینکه طرفین مرخص بوده بیع و شری ایشان [illegible] نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما و خود الملک
روا بوده هر یک که خواهند بوطن خود روند از طرفین ممانعت ایشان نشود فی شهر محرم الحرام سنه الف و مائه و ستین من الهجرة النبویه علیه الف الف
تحیة حکام سرحدات از هر [illegible] منافی دوستی است احتراز کنند و سوای آن [illegible] التحیة و السلام فرمان که در خصوص منع کردن [illegible] نوشته شده فرمان
ایران از روی [illegible] التماس بوده هر یک [illegible] همایون شد آنکه [illegible] ایران و [illegible] ممالک محروسه [illegible]
مشرفه و باقی ممالک آمد و شد کنند از طرف روم به ستور حجاج [illegible] و [illegible] جهات [illegible] بوده به انچه که از آن جا که [illegible] غایات
الاسلامیه [illegible] مسلوک شده [illegible] خلاف شرع [illegible] ائمه اثنی عشریه علیهم صلوات الملک
گرفته نشود [illegible] عتبات عالیات [illegible] تیغ [illegible]
نباشد حکام و مباشرین بعد الیوم [illegible] هر یک که مال [illegible]
مال [illegible]
[illegible] احوال عمال [illegible] بعد الیوم [illegible] اهل ایران [illegible] افاغنه ابدالیه [illegible] که
[illegible]
و نموده ایم که مصالحه مذکوره [illegible]
[illegible] قذف فی قلوبهم الرعب [illegible]
[illegible]

تا آمدن آنچه واقعه یا بنتیجه مضمون کریمه و ان احد من المشرکین استجارک فاجره و بمضمون
احسن العفو عند القدرة آن طایفه یاغیان دیگر چنین دن زقلعه هرات و نان الدوله
و زرشکت هزار رضا نور رئیسان آنچه تا حال نیم جان و در عرصه فلاکت و هلاکت جان
بودند همگی را با خانه کوچ ها نهم جبرا دختشه مقرون نقشه با لک خود آن الکا با
و شهر به ایران رسانیدیم الحمدلله للابشان لیه تا به ایزد ولی شیخ هله هرات میشه و تمامی اهل بر
با طوایف غلجایی با قندهار که با آن طایفه اتفاق و در زیاده بودند مطیع و مسخر گشته طوق
اطاعت و چاکری و بندگی خدمت و فرمان بری بگردن کرده در ظل ایضا که از
انجام مهام هرات الی قندهار فراغ حاصل شد کسان حدود و جواب نامه [illegible] و نمود
بودیم نوشته بودید که محمد رضا خان عبدالغفور به مشهد آمده خیالات او را و بیان کن
شنا نمودید جناب غفران [illegible] که جوانک [illegible] در پرسش پرورش و این طرف بتو پناه
در تعلق داشته باشد و الحقایق بساط [illegible] نقطه ملکم نفیس بر آب و مرج [illegible]
و دوره [illegible] که [illegible] ایران بود که سلطنت آن نیز در تخته و آن امر
و رضی صلح بهبود [illegible] و تدارک نخست [illegible] که تنها بر فیق کج
رقبه [illegible] قدر رفته ایم برای این است که بنقش ان الملک یؤتی و الملک [illegible] بن

ایشه

رعیت با رعیت ضعیفان نموده شد خالیان را از زیر سلیمان و قیم داماد و ف در از فراغ
ملکت رفع کنیم نه آنکه قتل و غفلت بر دل زده تابع زمان دشمن و رفتار چه با طرح خصم
جهد کن با شیم کوک انه و فرونه امروز روزها ای دل بتر و دولت اقبال خسروی چهره
وصف به خواهان قوی و ضعیف از دین مرتضوی است و دین محمدیت از آنکه نه کم
فرصت که کریمه فا زاجاه الخوف رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی
علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی الخیر مصداق حال آن
محمل اینکه به امور کردن از جهت عادت و شناخت طبع غیور است چون صلح نمر برد
رضا جوی جناب بسته و مخالف مصلحت بر رضا به مدت خانمان برده لهذا اتفاق بر
سوزنی نوشته ایم از آنجا که سبب نتیجه شوق طواف روضه ملایک مطاف حضرت
امیرالمؤمنین و امام متقیان غالب کل غالب و مطلوب کل طالب علی بن ابی طالب
علیه السلام کرچان کبیر دل عطوفت قرین و جسم حضرت کرین و توفیق استخلاص
امام المسلمین عمده مآرب و مسائل حیات شده است و از قدرت عزم عیه قطع بهبهانه
جنود و جیش و هم رکاب تا بعد از خدمت سلطان اعظم ولایت دار انقطاع
بن برس ارضا علیه التحیه و الثنا مرخص گشته با جیوش به خاطر چون با قرن جنگ ع کمر

غرض تو رفته و نخوت رضا

همه بر خویش بیشه و ز جنگ بودن غافل و در ننگ کوچ بر کوچ عازم کعبهٔ مقصود خواهند شد مصرع

تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد ۞ و لا تقولن لشیء انی فاعل ذالک غدا الا ان یشاء الله آیه

شعر حافظا گر قدم نهی در ره خاندان بصدق ۞ بدرقهٔ رهت شود همت شحنهٔ نجف

و هر کس که در این امر دخل نشود و از کثرت حمیت عاری و بی بهره و از پیمان و ثبات

عاری و سزاوار لعن حضرت باری بوده از حوزهٔ اسلام خارج و معدود در زمرهٔ

خوارج خواهد بود شعر شنیدم که در وقت معتصم ۞ اسیری گرفتار شد از عجم ۞ [illegible]

روز ابد و [illegible] ۞ بنا لید از و در حال زبون ۞ که ای معتصم غافل داد داد اسیرت

[illegible] ۞ [illegible] ملک ۞ [illegible]

زمان پروران توانند همه دختران خواهران تواند ۞ [illegible]

[illegible] که آنان شاه معتصم ۞ ز ابنای سروران ملک عجم ۞ [illegible]

[illegible] برای [illegible] ۞ [illegible]

ز غیرت در آمد ز جا معتصم ۞ [illegible] ملک عجم ۞ که هر کس که [illegible]

[illegible] ۞ ز بهر خلاص آن یک اسیر ۞ در آمد [illegible]

آن شهریار پاک آورد ز دهان اژدهای [illegible] ۞ در این دم که ز زشتیان عجم ۞ اسیر شده

اهل

اهل ستم ۞ بنیان است بر ذرهٔ زشتیان ۞ که شاه خراسان امام زمان ۞ بنزد ایشان ز اهل

عجم ۞ نه بر کس غیرت کم رز [illegible] خصوصا که از لطف و فضل اله ظلم و عدوان است

با این سپاه بفضل اله و لطف امام ۞ ز افغان کشیدم خروش انتقام ۞ نمانده دراین مرز و بوم

این زمان ۞ ز افغان بجز نام افغانشان ۞ و این دشت شد بسکه افغان نگار

قزلباش کرده بهر ترک خار ۞ ز قتل اعادی ز بس خورده خون ۞ شده خوار [illegible]

لاله گون ۞ گر [illegible] برورده کار ۞ [illegible] تا قندهار ۞ با حرام در گاه شاه نجف

نمودم با خلاص روی اطرف ۞ که آن آستان را زیارت کنم ۞ اسیران خود را اجابت

کنم ۞ بگیرم از ازبکان کینه را ۞ [illegible] اعادی دیرینه را ۞ در این رزم هر کس تعلل کند

ز بیغیرتی ها تکاهل کند ۞ حلال است هم اهل و هم خون او ۞ برون است از دین [illegible]

فرمان که در خصوص عفو کردن تقصیرات ابراهیم خان بالله یارخان نوشته شده

آنکه عالیجاه الله یار خان بداند که عرضه‌ای که در خصوص عفو کردن اخوی ابراهیم خان عرض

و التماس نموده بود که مجرمان شاه را الیه از [illegible] خود شرمنده و در وقوع امری که از

قضای آسمانی بود دلشکسته و سر افکنده است حسب الخواهش آن [illegible] قلم او را عفو فرموده

و خجالت را [illegible] خوشی که ارباب غیرت و حمیت هر تر از آن است و اگر آن عالیجاه

[illegible]

مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را در معرکه کارزار جنگ [illegible] و کوشش
بقدر امکان در کار است تا بعد از آنکه چهره مقصد فتح و ظفر از پس پرده غیب جلوه
ظهور نکند موجب ملامت آن طایفه نگردد که با قبض و بسط جهان [illegible] و در نقد برات
الهی اختیار ندارد و نخواهد بود زیرا که به مضمون صدق مشحون کریمه و ما النصر الا من
عند الله ابواب فتح و ظفر منوط بتاییدات حضرت واهب است نه بزور و سرپنجه سعی بشریه
با وصف این معنی کس نگه [illegible] اجمله از عزت بهره ور نه به شیره [illegible] ادعا شیره سپهر [illegible]
اما الطعنه بر روزی بیشه و [illegible] امثال و اقران [illegible] در [illegible] دهند و تیغ تیز [illegible]
کردن تسلیم می نهند اما کوکب [illegible] خامه و عصای [illegible] برادر [illegible] گرد [illegible]
ننگ راکشنده تر از سیف قاتل و دوری [illegible] تلخ تر از زهر هلاهل میدانند
و در [illegible] و نام [illegible] عالم [illegible] اشتعال [illegible] از صدر [illegible] امری
مادام الحیات [illegible] و [illegible] رفاقت [illegible] حیات [illegible] می شمارد
چنانکه [illegible] است که [illegible] جهد بعد از آنکه از معرکه سپهر [illegible] گشته
رو به هزیمت [illegible] از ننگ [illegible] بر زمین [illegible] وقت که [illegible] جهان
[illegible] از فرط شرمساری آفتاب عمر [illegible] زوال [illegible]

و هر چند [illegible] ملامت [illegible] و در [illegible] آیه که چرا از دشمن [illegible]
و نتوان گفت که [illegible] این همه [illegible] بر خود روا [illegible] و از تیغ تیز [illegible]
روز [illegible] و لکن سخن در این است که با وصف آنکه [illegible] از جانب مادر و پدر [illegible]
[illegible] و [illegible] آفتاب [illegible] خطاب [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] بر خلاف [illegible] و تقلید [illegible] کشته [illegible] عقل
[illegible] به [illegible] و [illegible] رشد [illegible]
[illegible] اجداد [illegible] و [illegible] اول [illegible] تخمین [illegible]
[illegible] چون آن [illegible] و در [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] بنده [illegible] مردم [illegible] که [illegible] از [illegible]
که [illegible] این [illegible] که چون [illegible] نوشته شده
بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین [illegible] و آله اجمعین هر یک از صحابه [illegible]
[illegible] تنوس [illegible] و [illegible] کرده [illegible]
[illegible] احسن [illegible]

باجماع صحابهٔ کبار بنای خلافت بر خلیفهٔ اول و بعد از او بنص خلیفهٔ اول و نصب اصحاب
بر خلیفهٔ ثانی و بعد از او بشوری باتفاق بر ذی النورین و بعد از او باسد الله الغالب و مظهر
العجایب و الغرایب علی ابن ابی طالب علیه السلام قرار یافته و هر یک از خلفای
اربعه در مدت خلافت خود متابع سید الانام و اتباع و سعی در رواج شرایع
بوده رسم وفاق و معاودت بلوازم و حوزهٔ ملت محمدیه را از تطرق فتنه و کین محفوظ
نگه داشته اند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت بر بنی امیه و بعد از آن با بنی عباس
انتقال یافت ایشان نیز بهمین طریقت و عقیده ثابت بودند تا آنکه در سال نهصد و شش
هجری که خاقان کشورستان شاه اسمعیل صفوی خروج و بر معارج سلطنت عروج کرده
بتعلیم علمای آذربایجان و گیلان و اردبیل مذهب نقد حقیقت خلفای ذی شان
را باطل و قلوب عوام از متابعت و مطاوعت ایشان متنفر و بعید داشته آب در رفض را
شایع و در منابر و مساجد اکثر اقوال اعلان و انواع فضایح و قبایح کرده و به سب
و بغض اهل سنت و جماعت انجاز سعادات و ترک معاودات کرده از طرفین باعث
قتل و غارت و فتنه و آشوب مابین المسلمین گردیده و این شعله از ایام خاقان مغفور
شاه سلطان حسین شدت گرفت و معمول می بود تا آنکه رفته رفته ترکمانیه و افغانیه و

و رویه و روسیه را از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و اساس سلطنت و مملکت را
ویران کرده قلع و استیصال ایرانیان را بر خود لازم دانسته چون مشیت مالک الملک
لم یزل بر این تعلق گرفت و اسباب آن از پرده بظهور پیوست که لب حق مستور و هر روز می آید
الفا که ذات با برکات و بیمن وجود سعادت آیات اعلیحضرت قدر قدرت کیوان
مهابت مریخ صلابت ملاذ السلاطین و مرجع الخواقین مهرمان دوران رفیع الشان
ترکمانیه برق خرمن سرکشان جهان تا بدان سبب تاج بخش ملوک و ممالک شده
و نادر زمان ظل سبحانی ... خلد الله ملکه و سلطنته بحمد الله در ابتدای تاریخ فصل
محجته فالش مذکوره و سطور است از مطلع ملک ایران در اغاز طلوع و ضیا و سطوع کرده
سلطنت نادری سرحد ایران گشته ممالک را که بمقتضای انقلاب دهر منصرف غیر گردیده
بود بزور بازوی تایید الهی و قوت سرپنجهٔ اقبال شاهنشاهی انتزاع و کسر بنیان شوکت
ارباب عناد و نزاع نموده تا آنکه در سال هزار و صد و چهل و هشت هجری در شورای
کبرای صحرای مغان که عموم وضیع و شریف ایران احضار و مجلس مشورت انعقاد داده
اعیان و ملت هر کس را که خواهند بسلطنت انتخاب نموده بنای بر کار خود گذارند ما دولت خواهان
ایران متفق و زبان از این عرض کرده که خداوند عالم پادشاه را با آنحضرت
انتهای التجا

و، کلفت را باکرات مستر نموده مارا اختیاری در تغییر حکم الهی نیست و این سلف حق ان از مذاهب خمسه قبول نموده نفقه و علما و آقویان کرام روم (اوغان) کرده اتراک منس
جانب است بلکه از روز اول اصحاب ما حوال ما کرده عرض و نفوس مسلمانان را از جنگ مذاهب شمرده ثانیاً آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام با ائمه مذاهب اربعه تعلق
رشته ان قوی رسانی وارد نه بانه در مقام محاربت ما باشند و مستر دیده گان ایران را در دائمه این مذهب جعفری در رکن شافعی با ایشان مشترک بوده بعد ازین ان علیحده
ما بینه دیگری نکند ارزنده اعلیحضرت شاهنشاهی نیز قرار نموده که هر ساله امام ما ایران بالمعیت امام خود با آیین جعفری نماز گذارند ثالث آنکه هر ساله از طرف ایران امیر حاج تعیین
ما راغب و آیین خود را طالب باشند و صورت ما مسئول ایشان منتفی بقبول متوان کجا شد که بطریق امیر حاج مصر و شام در اعزاز و اکرام حاج ایران که بعد منتقد رسانیده در
خواهد شد که رابت در نقض ایکه مخالف رویه اسلاف کرام و آباء عظام نواب همایون ماست دولت علیه عثمانیه امیر حاج ایران ما امیر حاج مصر و شام باشد رابع آنکه اسرای هر مملکت
تا رحم و منهج امام بحق ناطق جعفر صادق که ما لک و سالک باشند ایشان نیز آزاد در هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد و بیع و شرای ایشان روا نباشد خامس آنکه
حقانیت مذهب رشدیه وانا بنیت تحقق الآن این حکم اقدس الهی مطابق اوامر صحابه و تنفیس از جانبین در این دریای کینه بلکه کم بوده امور ملکین را بدوقتی منحل
براین توکیه این مطلب نوشته تحریرات عامه اعلیحضرت شاهنشاهی نیز در اینجا اراده باشند که باب المسئله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانه امت حضرت سید
این معنی ایلچی روانه دولت علیه عثمانیه کرده از اعلیحضرت سکندر حشمت بالمطالب کامل سلیمان شوکت والا که گفته من بعد بنقصان انما المؤمنون اخوة رسم الفت و برادری فیمابین
و نقش آیات انّ الله یأمر بالعدل والاحسان سلطان البرّین و خاقان البحرین فرمانفرمای روم و ایران ملوک باشند انشای امرشان بمدت عثمانیه چنین مطلب را که عبارت
از این اشرفیان ثانیاً اشخاص سکنه در آن نواحی وا اوراد از دولت گسیخته و غلام و وزیر از رعیت امیر حاج و اطلاق اسرای جانبین و بودن وکیل در هر دو لین باشد قبول و خدمت
کرده این مسئله نمودم انجام اهتمام با دولت اسلام پناه روم ابدالله بقائه طالب بیع مطلب مذهب جعفری الفضیلت کرده با تسویه امور بیان شرعیه و معاذیر که موقوف و ختم بود اوجملیان
ثالث آنکه اهل ایران چون از عقاید سابقه در قتل بکول و مذهب جعفری ایشان در خصوص این مطلب از طرفین اتفاق گشته کرده از طرف قائمه اعتذار و دزان

از

جانب بررد آنچه در باب قاطع و ترجیح ساطعه القاء و اظهار نمینه چون در عرض هشت
و هشت سال این مقدمات با آیه وشته سفر اصورت انجام نیافت و در این سال محجسته
فال ملکوز نایل موافق هزار و صد و پنجاه و شش هجری برده باشد کوکبه همایون فتح آیات و اورد
ظفر موعود نیت قانون بوم اینکه در قلک روم ختمی از میان لف جنب باب گفتگوی آتش فتنه
منطفی و مایه فساد و نزاع از میانه اهل اسلام منتفی گردانند و از تمامی ممالک ایران
و بلخ و کنار اشیوخ و فضاة کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقاوله این امر بزرگ
منصور حضار و بر سم مهمانداری آن سرزمین کرده که مطالب معهود را با شنیده بملک
عالی فرمایند و را بوقت که در کنف اشرف بعضی برسی تقبیل تراب روضه علویه دو تنها
فایز و مشرف گردیده جمعی از علمای کنف اشرف و کربلای معلی و حله و ملک و توابع آن
و در حوزه گفتگو حاضر ساخته چند دام اما بون بتوافق و بر ستر که چون در مذاهب اسلام تنها
قصوری و فتوری واقع نیست اشیوع سب و رفض که از چند و هرن صفویه در میانه امت
بهرنه شیوع یافته علماء کرام که رعایع حاح اسلانه با یکدیگر مجلس جمع وره و نه اکره و از آن
جمله تنزیل فلک بزنه راکه در بهجوم افرواج اختلافات اهم آنچه بجل ملال شکوک و شبهات
گشته ابن حضار و بزلال حق و ارشاد و ماده تسیان صفوت و سیه دو بازه و فساد را الطفا
لا یخفی نمینه علماء و فقهاء

لعذا

الذا مامور بتنقیح مقرر در دارالملک شاه حضرت محبوب الذین و امام المتقین امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب تتبعی مقالات و اظهار عقیده برده ماجرا انتخب که در مشهد
شریف الشهادات انحضرت گذارش مجابه عقیده اهل اسلام و اعیان دولت قاهره
نادریه و علمای ممالک ایران آنکه بعد از رحلت حضرت سید المرسلین ثم والد خلافت
با جماع امت بر خلیفه اول و بعد از او بنص خلیفه و اتفاق امت بر خلیفه ثانی و بعد ها بشوری
و اتفاق اصحاب بر ذوالنورین و بعد به اسدالله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل
کل طالب علی ابن ابی طالب قرار یافته و بمقتضای آیه و السابقون الاولون من المهاجرین
والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و بمضمون آیه لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم و حدیث شریف اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
خلفاء اربعه خلیفه برحق و رسید مرحمت خداوند ایشان بوده با یکدیگر رسم موافقت مراعات
مسلوک میداشته اند و کدورتی فیمابین ایشان نبود مرتضی که بعد از رحلت خلیفه اول
از جانب مرتضوی سؤال حال ایشان کرده فرمود امامان قاسطان عادلان کانا علی
الحق و ماتا علی الحق و خلیفه اول بید ایشان جناب مرتضوی گفته ما انا بخیرکم و علی فیکم و خلیفه
ثانی در حق آنجناب مکرر می گفته لولا علی لهلک عمر و تعابیر این که بکمال رضامندیست

ملت دارند بسبب آنست در زمانیکه چون که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده
اشتهار مذهب رفض و سب خلفای ثلثه نموده انجمعی باعث ظهور آن گشته و مذهب تشیع اختیار
کرده و صورت شنیعت و بدعت عادات فیمابین اسلام شد تا اینکه بمقتضای قل اللهم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء پادشاه عالم پناه مسند آرای تخت سلطنت گشته چونکه از
فرق ضلیل شده و در شورای کبرای صحرای مغان از این اعیان استکشاف نموده ما نیز
عرض عقاید اسلامیه خود نموده بودیم حال که در روضه مقدسه علیه علویه نیز از اعیان استفسار
نمودیم عقاید اسلامیه اعیان مطابق مسطور است و از رفض و خبر از تبرا بیزاریم چونکه جناب قدوة
علماء الاعلام شیخ الاسلام و آخوند یان عظام حضرت علیه عالیه تصدیق مذهب حنفی نموده
معتقد طریقه آنحضرت برین عقیده راسخ و ثابت قدم میباشیم دیگر سبب تحریر نامه
محض از خلوص فواد و تصمیم قلب و انتقاد این مدعا صدق ازینکه عشق و تعصب است و هر گاه خلاف
از ما بظهور رسد از دین بیگانه و مورد غضب خدای یگانه و تحت لعنت ملائکه من زمانه باشیم
عقیده افضل اعیان حضرت خلفای اربعه کفرت و کرامات و تابع
امام جعفر صادق و از نسبت رسول اکرم و محمد و علی احمد و از ائمه اهل قبل و سلم است و از فرقه
علماء بلاد ایران موافق تحریر کرده فرزند اعیان تحقیق یافته عقاید اسلامیه اهل ایران صحیح و درست
ما تحقیق فرموده کرامات الله اعلم

مذکوره قابل کیفیت خلفای کرام و از اهل اسلام و اهل بیت اما علیه الصلوة والسلام میباشند
و هر کس که باین فرقه اظهار عداوت دین و مذهب کند او را کافر دانند دین داری و فدایی رسول
دانا بر دین از او بری بوده در دنیا و عقبی که او باشد سلطان عصر در سرای عقبی جبار
شد به الطاف النعم خواهد بود عقیده افضل تر اعیان علماء و فقهاء اهل اسلام هیچ دیگر الا اینکه عقاید
صحیحه اسلامیه را اهل ایران بسبب آنست که علماء فرق نموده و این فرقه و افضل اهل اسلام و اهل سنت
حضرت خیر الانام میباشند و هر کس که باین جماعت اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم
از شفاعت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم بوده در دنیا و آخرت او را بیت الله الحرام
در عقبی ثابت و علی الاطلاق خواهد بود و بخلاف که معتقدین عقاید مذکوره را در روز
بائمه مذاهب اربعه میباشند شافعی و حنفی و مالکی و حنبلی و صاحب این اعتقاد از اهل اسلام
و تقرب و بیراه و خسران که سلطان ما داشت حمد و برادر دینی اند هر که بکفر دارد
والسلام علی من اتبع الهدی **رساله که در جواب مکتوب میرزا محمد یوسف نوشته شده**
است آن ... بر سر چه ... گرگ گشتی است بر سلف
مکتوب ... محبوب ... که در کمال ... آب دان و رقم
رقم ... لطف ... شده بود ... که فرموده بودند که اهل

عزیزان اینولایت فاتح ابواب تهنیت بگشادن و فقیر سالک طریق فرامشی یارشد [illegible]

محبت خود را او بصر محبت هیچ گاه در اعداد عزیزان شمرده اگر غبار این بیوه بابت که [illegible]

این مدت که مکتوب بمکاتب محبت نگنم و بهمایف شوق آمیز ایشان بوضع و نتوانف [illegible]

اینولایت میرسید فقیر نیز در این زمره و یکی از بنده و طبقه محبوب و نام این کم نام [illegible]

رو فامه التفات اسلوب شود معهذا بعد از مدتی نوشته گرامی شما رسیده هر چند که از [illegible]

جابجا چنین کلمات و نزاکت پشت چشم عبارتش که از آشفته فلک و پر تخته تقویم [illegible]

انبساط رفت نمی شد و چنان قدر معلوم میشد که یادآوری هم برکت فلان بوده [illegible]

اما چون از جانب ملازمان سامی بود بخوانان اینکه **[illegible]** دشنام هر چه [illegible]

باد گوارانت درشتام محبت اثر آنکه [illegible] رنج یاسف گشته دماغ جان و کربجان

جنان را معطر کرده باشد [illegible] بعد شمرده نیز که یوسف [illegible]

این ورودات متروک داشته رسم محبت مسلوک خواهد داشت **در جواب [illegible]**

میرزا محمد یوسف وزیر [illegible] نوشته شده اقبال پناه زبدة الوزراء

انتظام محمد [illegible] عالم مابه الخطاب [illegible]

ارض [illegible] عنقریب در باره آن [illegible] رغبات [illegible] صورت

و فرح حصول [illegible] مکتوب شریف ایشان باد فروش شاخ [illegible] و [illegible] گرفتن

فراوان بدو ل آه ل [illegible] بوده رسیده و [illegible] دماغ را فرح آباد [illegible]

شهرت نور بخت بگچه [illegible] اثر [illegible] اغنیا [illegible] بوده اگر کرچنین

وصول کتابت کتابت آمیز سابق از حوادث [illegible] و شهرت [illegible] زخم تیر [illegible]

ملازمان عدا مفهوم می شد اما بند فقیر از تیغ کشیدن دماغ خامه و نشستن [illegible]

بال خشک هر چه در چنان نامه محقق کرده که ماده خود [illegible] و احوال ملازمان

عالی دگرگون شده رنجانت و [illegible] در بر ده [illegible] و [illegible] روشن

کردن و کنده [illegible] ایشان جانشینه [illegible] کردن چراغ [illegible] در دم مردن [illegible]

بسیار [illegible] شده از روی حسرت و تأسف با [illegible] عمل [illegible] والله [illegible]

عالم [illegible] عاجل [illegible] کرامت فرمایند زیرا که با اعتقاد [illegible] وزارت [illegible]

[illegible] و [illegible] نامه را [illegible] در [illegible] کرده بودند فقیر [illegible]

که [illegible] و اینکه **[illegible]** [illegible] اندرز [illegible] باد [illegible] و [illegible] ف

خامه [illegible] عمل [illegible] ملازمان [illegible] شده [illegible] کنند اما چون [illegible]

طرز [illegible] و [illegible] ایشان علتی [illegible] مرض [illegible] جواب

سخنان بدایع نگار را موقوف داشت که اگر آب دهان فرو نه هی بهیان ماده
افزون نکرده مزاج لبریز صد اعتدال آیه که درشت می عرض شده مجملاً اینکه اول القضا مراعات
چنین ساله که در رقیمه درج کرده بود بمعنی لفظ در رویکش بزرگی راحت تا نه خرج کرده اند
کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا کان کرم بودن ایشان معلوم است
اما مفهوم نشد که این مراعات در چه وقت و زمان بود و اگر در هنگام ترقیات
منصب خان والا و دیگر بهنادلیشان برده در آن روز ها را انقدر فرصت نداد که دست
و جوابی از طرف بزمان نظارت سرکار است هی به سر و بروت لند ما بثال ما قیصر
بعد رسید و اگر در ایام وزارت مازندران شده انهم معلوم که بعد از عمر بکه بود
ایشان که بمکتوب خشک آبی بروی کار حجت آمده بنوع انکه نه نوشته و رشتی هر وحش
برمتن حجت منتی و در لفظش بر دیده در سین نکشتنی است برده رخنه اند هما سخنان نحوی آنکای
خلیص را بیگانه حوم هوم احترام خویش دیده مخرشته اند که بدین وسیله ستم ظریفی و
در آن ری درستا زاده کلک قلم چو بکاری نمایند و آنکه در باب چیزی که در هر رقعه
بنا دو لبه پنجه قلم کشش وشاربت مدعا ما کنم هیچ بر باد بیده بند لم نا جون تعیس لکم به علم
بر هر کس ظاهر است که بنده در بیانه کرک دهن آلوده به یوسف نه دیده ام و آنکه از طبع

بارد

باز حوادث انگیخته نوشته اند که علما شرع و اسلام منظور است بهبهت که بشی را
ما بین در دیوان رجوعی مرتب شده و در وزارت مازندران شه عیب بکار رود بیت
ازین در طعنه ما بر باد بر یه وز در ورق تنگ سیاره و یزیدی علی و لکم علم انتم بریئون
مما اعمل وانا بری مما تعملون اما حمل کوتاه و ازان آب بجه با خامه در طرفه ما بهرایی
کرد انکم بری کردن و ماننده و نشته هنوز از خلاف ما آنکه نندی و تیزی فرمودن
که ایشان را در پیش مردم مازندران انجله تشخص منظور است و در این صورت بمصداق
این هنا هانک ایجه زبان قلم پسوار فیه معذور است و در ابتدا که مکتوب گرامی
رسید اگر چه سخنان کشش مرطبع ادا فهم گریان آمده بود بناء بر مثل مشهور جواب آنرا
بخوانی انشاء الله تعالی مخاطبات اتفه لبه گویشی حل نماید لکن طبع بگو
نانه و شش محمل نخست و بکوابه نشان خواب که اثبت بر انی مازندران
گرامی چنین اثر ها بخشیده و قبل ایشان گردیده و ملاحظه مینیش شده اند
در همانند بعد اول بکار بهای زنگ از دل زدا است بب زبان را در میدان بیان رخصت جولان
میداد و چون قدری عنفت گشته حالی به جنبش خفیف ادا کرده بیت اندکی پیش تو گفتم غم
دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است؛ خامه بر نامه جوی دیگر بیت

از نگارم اخلاق نگارش محبت سرشته عالی جواب است که با آن نوید تا تو مهمان سخن با تمام [illegible]
شد و بعضی مدعا رفع حجاب ابهام نماید با نامه تفصیلات را ابهه عرض است [illegible]
مخدوم مکرم با اتفاق خواجه سرا است　　اینکه که بر سنه سیاهی الطاف
مخدوم مکرم با [illegible] خواجه سرا است و اقبال قرین طالع مسعود فیروزی و بهجت [illegible]
ملازم زمام محمود سعادت بوده [illegible] نسیم رطیب مبارک فهم [illegible] باب ادراک
تزئین و عنایت نامه کرم [illegible] رفع [illegible] که نزول [illegible] دوران علا اعلا و [illegible]
کان سرادقات عالم بالا باشد [illegible] در ای [illegible] پرای [illegible] افق [illegible] که مکتوب
ظریف مبارک قدم و رقعه شریف [illegible] سرشت لطف [illegible] در [illegible] نتیجه اصل
بمصداق فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا دیده ما را از وصول آن ضیا حاصل
کرده و [illegible] ریحان عبارتش که نمونه [illegible] [illegible] بیت [illegible]
و سرور [illegible] رضوان [illegible] جا کرده فردوس صفحه [illegible] کرده [illegible]
حسن خطش [illegible] زلیخا [illegible] جانان از [illegible] سطر [illegible] نشکند [illegible]
[illegible] یوسف کنعانی [illegible] حسن [illegible] [illegible]
خواجه سرا داده بودیم [illegible] که [illegible] تصدیع [illegible] شغل [illegible] اتفاق است

لکن در [illegible] که سر کرمان [illegible] محبت و الفت در رسم [illegible] دران پنهان [illegible] از
خیال [illegible] دانسته [illegible] است که در حصول این عقده و کمال التفات منظور و همواره [illegible] عاشق
ابدال را [illegible] مکتوب لطیف عنبر شمام خوش حال و سرور خواهد است [illegible] در [illegible]
ابده است [illegible] سیاه شده است [illegible] الحمد لله که [illegible] محبت [illegible]
[illegible] محبت و [illegible] و [illegible] مکتوب [illegible] دل [illegible] خاطر ما
[illegible] که [illegible] واقع کننده
[illegible] شریف رسیده [illegible] فرستاده [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] و ضرب [illegible] که [illegible] مرام این [illegible]
[illegible] جوان [illegible] صحبت
[illegible] کننده [illegible] سر [illegible]
[illegible] که [illegible] ابدال [illegible]
[illegible] بخصوص رسم التفات [illegible]
اخلاف [illegible] مراسله که در جواب [illegible] دیوان [illegible] در جواب مکتوب [illegible] نوشته شده
واقع خط بنده [illegible] معروف میدارد که چهار سطر خط آنجا را هم که [illegible] چهار [illegible]

رقعه ایست که [illegible]
[illegible] نوشته ایست

و عنبر تحفه بخش روح و ریحان جنت نعیم بود با قطعهٔ ثلث خط شریف در هیچ قطعه دیگر رسید اگرچه
قطعات سبعه در سلک حروف قطعات شامل بر همه بود و زیبا سرشت و هر یک نمونه از قطعات
بهشت بهشت لکن از وصف قطعهٔ خط علامهٔ آن سامی چه نویسد که ما فوق و پیش آن
عهده نویسنده و ... که در آن نسخه از افواه علما گفته خط یاقوت و در زیر دستی خطش قاصر است
و سخا و علیکم بحسن الخط در باره آن تمام جبرانی اگر بصر آن کاتب ... روایت این
مشکل ... اقرار ... دیده ... با تعلیق نسخ و ثلث ال
کرسی خط را بسم جوهر بر خاک خجلت نشانده و ... زبان خط خوان
زلف مسلسل ... و درستی خطش ... صفحات ... بر صنعت
و ثلث صفا صفحه‌اش ... بر ترتیل کامل و توقیع ... جمیل ... کشیده محقق
انکه در عرض یک قطعه مخصوص ثلث قطعه فرستاده اند چون سواد ... بسته لله عشق
امثال ... تمام است بعطا این قطعه دیگر تکمیل این ... دعا غرایب
... طرز ... عشرت ... خواهند ساخت ... ایام و اجلال و اقبال
لایزال باد و بر ... مرا نامه که بتوزک کتب کرد و فرستاده بود نوشته بود
پیوسته دماغ شریف است باب کیفیت ... است ... کیف کم

الکیف

الکیف مخصوص ... بود ... است ... رسید ... غلط کنم ... نصرت است ... رسید ...
کمیت آن کم عرض ... شود ... بابد ... شود ... بسیار
کند و ... آن ... که ... اگر ... شده ام که کیف
و هر کیف ... کند و کم ... و کمی ... که مخصوص ... است
و از نتیجه این ... خود ... دماغ ... داشته بود
از باب عقول ... زیرا که ... شده ... عنایت ... که بسیط
و مرکبات عالم سفلی ... که از این قسم ترکیبات است ... تکیف
که از آن هم ... و ... از لطایف اجزاء ... در ... از ...
... شده ... که ... از آن ... علما ...
که ... ارسال ... اثبات ... از جمله مرکبات ... است
ترکیب ... چنانچه این ... است ...
... بود و ...
... حضور ... شده ... علی ...
... النفس ... از عطار ... که ... الشفا ... النهاب ...

بمقتضاء نهار الشباب فواکه شفق اطفاء و در اسفل بث رابوص کوکب شهوت و منزل
[illegible] صبح صادق صدا و ابتنا بطبع صاف [illegible] و ذات حسن صفات [illegible] و اروی
حصول مبانی و ماده [illegible] عرب و [illegible] با [illegible] تشریح تجربه [illegible] مرات و نیز
امور عاقبه [illegible] مشهور [illegible] حقایق [illegible] که [illegible] نفس الامر [illegible]
[illegible] و [illegible] صفت [illegible] حکمت [illegible] که [illegible]
با خاصیت [illegible] بخشش [illegible] اطراف [illegible] از اطراف [illegible] لطف [illegible]
و جهان [illegible] اثر [illegible] که [illegible] از [illegible] تشریح [illegible]
در [illegible] حضرت [illegible] در [illegible] مرام [illegible] ابن [illegible] که از اوان
[illegible] بجز آن [illegible] قدم [illegible] التفات [illegible] و در
[illegible] و چند روزی [illegible] لباس و صحبت [illegible] باصلاح مزاج
[illegible] غم [illegible] و [illegible] ترام [illegible] محبت [illegible] عهد [illegible] بوده
[illegible] مفاصل [illegible] انفصال [illegible] اکبر [illegible] آزار [illegible]
زمان [illegible] معجون [illegible] حضرت [illegible] صحبت [illegible] بهبود [illegible]
و [illegible] صحبت [illegible] مبارک [illegible] و شراب [illegible]

روحانی رفع قولنج [illegible] خاطر را بمعجون [illegible] و معده [illegible] رفع [illegible]
[illegible] که [illegible] معده [illegible] از [illegible] گذشته [illegible]
صادق [illegible] موافق [illegible] معجون [illegible] حضرت [illegible]
از [illegible] ایشان [illegible] مراد [illegible] حکیم [illegible] تجربه [illegible] شده
و [illegible] انجام [illegible] مزاج [illegible] کرده [illegible]
و [illegible] قبول و معجون [illegible] و در این [illegible] مرحل [illegible]
[illegible] مزاج [illegible] و صحت [illegible]
جب [illegible] قانون [illegible]
و [illegible] الله [illegible]
[illegible] زمان [illegible] چون [illegible] ایام [illegible]
المزاج [illegible] ماده [illegible] و دافع
مراد [illegible] بخشش
[illegible] معجون [illegible] مرکب [illegible]
[illegible] مرض [illegible] لازم [illegible]

مرحمتی دارد مراسله که در خصوص فرستادن ادویه مع نقد [illegible] نوشته شده

چاپلوس ضمیر منا و صفحه بوستان افروز که مرقوم کلک مشکین بیان شده بود رسید بیانش عنوانش
مایه ذوق و رواج خاطر انجمن و طلاوت انگبین معانیش دلنشین انشایش مرارت ذوق
در کام تلخ کامان حنظل چومان شکسته مذاق کامی را در کمال قند کامجوی و شکر کام [illegible]
با انجمن مجت ورق کمال نامه و صفحه [illegible] کونش [illegible] دلبریت و ماه روی [illegible]
دوا برد و وقتش [illegible] به وجه [illegible] عنوانش آمده دل ارزو [illegible]
محبت پرورده و عبارات چاپلوسش [illegible] محبت را بکمال [illegible] مرحمت
بر آورده [illegible] متعدل [illegible] بوده [illegible] لطف [illegible] از سلک
الفاظ عنبرین [illegible] و [illegible] در بیان خطوط و عبارات و اجزای مرکب [illegible] لفظ
درمخ وادویه [illegible] نکات دلنشین برای تفریح دل [illegible] ترتیب نموده و [illegible]
لولو چاپلوسش را [illegible] قلم [illegible] از [illegible] و جواهر بیان و [illegible] کلمات [illegible]
و مرجان و مروارید [illegible] باعث [illegible] تقویت قلوب [illegible]
[illegible] در خصوص [illegible] که [illegible] طوطی [illegible]
کرفته سوء المزاج [illegible] مرض [illegible] العلاج احتیاج و افتقار گشته برای علاج [illegible]

او فایض معجون عطا و شربت دینار و برای [illegible] حاشیه از اخلاط رتبه [illegible]
در کار دیده بود و حسب اشاره فلان که پسر مذبور را به تقاضا او ادویه چند که خواهش
فرموده بود از قبیل [illegible] خدمت شریف نمود مراسله که به حرم ملا خلیل [illegible] زیارت [illegible]
نوشته شده برسته خوان خلیل [illegible] برابا [illegible] صدق صفا بوده
[illegible] در دین و ابواب جنان [illegible] سبحانه بر چهره جان آن [illegible]
[illegible] نموده [illegible] و تهذیب قواعد [illegible]
[illegible] لطفای [illegible] انوار هدایت و ارشاد و جوامع [illegible] فضل
در شادات صورت [illegible] مطبع [illegible] که در این اوان که لوامع انوار [illegible]
[illegible] خدام کرام از اطراف [illegible] افزون [illegible]
[illegible] که الحمد لله بهدایت قاید تفضلات سبحانی [illegible] توفیق بوده
[illegible] حدیقه مرام [illegible] بهار سعادت [illegible]
رفع [illegible] اخوان [illegible] حاصل گلستان خاطر [illegible]
[illegible] بهارستان [illegible] اصل [illegible] که درین مدت
[illegible] کشف الغمه صحبت [illegible] قیام [illegible]

و بعد از حیات آن عدیم المثال اقدام داشته نیز صدق بوده که تمام مرام اخوان جلیل حجت
لا جواب مراتب علیه بهره مند فواید جلیله شود و آن علیجناب کتاب محکم الآیات
عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته مسالک وعده خلاف شده اند لهذا السراج
بیزنت را الحرص باش فنمره و دفاظر شوق بنده از دم سردی این جز بر رده گشت
اگر الطاف سلطان سلاطین محکم باشد این معنی مخالف شرع شریف حقوق شناسی
و مناف طریق حسن وفاق است انشاء الله تعالی ثواب اعلای این عمل جلوه گراه
مشام جان شفیق بر طرف از استشمام نفحات مسکیه القربات فوحات بیز دل را معطر
باد و زیرا که رشحات کلک بیان آن آفتاب شعاع در ادای مراتب عدت جاری در بهار بیان
بوستان قلوب دوستان جاری جوال آب حیات و نظر باین معنی همواره خاطر شوق
سایل از راسخ و طالب شرف نجات معاودت بیاید لهذا درین ولا باین ذریعه
الفت ذریعه بنده کار رفع صه از مدارج دوستی در بیان سر زینه از موج شوق
مندی پرداخت و خلاف الیقین و روانه خدمت سامی ساخت که هر پیشه ایلچی خدمت گذاری
و قواعد سنن و آداب مهمان داری قیام نماید و هم طفلی المفعلی گوهر مختصری از طول
شوق شوق ذوق به خواهش مندت نفحه نور غرض دراد آرد و از منزل که حرف الطاف
به پیرایه

حاصل نماید معاودت و مشتاق را بجهه صحت ذات شریف و روایات جارت
ولایت بنیف سرور رسانند توقع از خصائل قدسیه الکه همه سته بمحل همراه همراه اوشان
اصل عجز آن جا بوده مهمات را بطول تجربه در اوراد آنچه بغاث الهی بهترین انجام کرده
الله که بجهت صلح ملا محمد باقر استرآبادی بعلماء بغداد نوشته شده راقم تجیبه و اقل خلیفه محمد باقر
استرآبادی مدرس دار السلطنه اصفهان بعد از تبلیغ دعوات محبت آثار موروث الایام برای
حضرات علمای اعلام و فضلای عظام دار السلام بغداد اعلام میدارد که درین ایام
سعادت فرجام که این احقر عباد الله بتقریب زیارت روز عرفه و اوراق شریف طوایف
مشرفه در این ارض فیض بنیاد کرده از تقریب جمعیت از شتات جمع از تنگنای قحط و
در دیار مؤمنه احوال جوال سکنه آنجا حاصل نموده معلوم شد که هر روزه جمعی کثیر از
صغیر با جوان و پیر نادر از قحط از فقدان قوت فوت و تلف و محنت بیابان سفر کرده
چون اهل قبله قائل کلمتین طیبتین شهادت و امت رسول الثقلین و در قبله و کتاب
موافق و در دین و شریعت مطابق بوده بموجب آیه کریمه و ان طائفتان من المؤمنین
اقتتلوا فاصلحوا بینهما و بغاره و ان تنهوا فهو خیر لکم بر دوست اسب و پرخاش جرب نشد تا حمی
احکام الله کفر نموده جمعی از بیت المال خود همه ایشان کرده که بدتر قتال و اولاد ایشان کشتند

فائز و بولایل عنقیه و نصر من تعقیبه لب نزاید متنائی قهرمان و جاه ولهم بالتی هی احسن
ارشاد و تلطف و ترغیب [illegible] هم من عمل نصیحه زلال عاد نموده نگارش ان [illegible]
بر ضمیر انور که حضرات مستور و مخفی نماند که اکثر فرق ان فلک [illegible] ان را با میدان [illegible]
و در کاری بحث سپه داعیه کشورکشا و دوری [illegible] و در حب رای و دستور [illegible]
در آن احمد پناه را هر کس حکمرانا و قوم ان روای پاشنه عجزه و ضعف که بهمان و درجه [illegible]
ابواقفه ازان [illegible] برین و حاله با قضا الله مربوط الیه در مقام [illegible]
بری بیا نشند و لب نزار و بیانه نقیصری بخت که باب جود حسن و عادت [illegible]
فاش نشوند و قطع نظر از آن منتظر فرمانند هی بعد الی نیز فرمت [illegible] و تذل [illegible]
از زوال منوط تغییر و تبدیل کار جهانیان بنهاد و تنزع الملک فرمت و تنزع الملک ممن تشاء
تخت سلطان لم یزل موقوف و مربوط و فال سکندر شان مؤید من عند الله [illegible]
من عند الله و این معنی اهم و ابهت که بود زراکه در صاحبان نکبه بر مستعد شوند [illegible]
بزرگ [illegible] و بکوبکم زار [illegible] خواهند کردو و [illegible] در جلال الناس از [illegible]
در میانه پایان [illegible] حوادث بگر دیم [illegible] این خادم و تنبیه عرض مراتب [illegible]
فی انه القادیان [illegible] لمع مبارک صفا فرمو دند بر [illegible] عالیات نیز از [illegible]

وفاداری و غم خواری مخلوقات حضرت باری مراتب را که مذکور شد باید
که به عنوان [illegible] الیه و با تربیت [illegible] عنایت ان حاصل نموده خود را برای [illegible]
س ازند ز بادر [illegible] عجزه و محو نبا [illegible] بواسطه حرکت چند [illegible] ولو انهم [illegible]
به لکان [illegible] والیه و بود ز انکه عالی [illegible] را الیه [illegible] شنید بود ان کاهن و دیانه
که بو نه ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت بخت جون هر سال زا [illegible] کمر و حاش
اخبث راند عریضه که در زبان نواده محمد شاه بادشاه محمد شاه نوشته شده [illegible]
بعرض اقدس می رساند که لله الحمد که علاقه ارتباط و پیوند جنبت که [illegible] قدیم
با تحقق عنایت [illegible] شاه لم یزل بین الفریقین تحقیق پذیرفته و منبع قوام
دولت عظمی و سرور [illegible] بقای و مملکت کبری گشته و در [illegible] اوان سعادت [illegible]
سرور که [illegible] به حضرت ایزد داور و رشته عدم و در [illegible]
جو ال [illegible] مستی خود را با بحر کل [illegible] آنحضرت [illegible] رابطه [illegible]
و اختصاص [illegible] فیضان صورت نو بلی [illegible] کرده ای [illegible] گرانبها
صدر اختصاص [illegible] عمدت جلیل [illegible] خلوص فطرت در سلک [illegible] آن
[illegible] که زبان [illegible] بوقف [illegible] و ثنا خوانده [illegible] و سیله خود را

[illegible]

در سلک قرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مرسله که در جواب میرزا محمد

ابن حکیم نوشته شده الهی تا بنی آدم را زنده گاه است این شخص ادیب زنده باشد

بود [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] بگوشش در آورده بر باد [illegible] [illegible]

فراق و [illegible] [illegible] [illegible] اشتیاق [illegible] [illegible] [illegible] ابلاغ رقیمه [illegible] محبت خود [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گذرگشت که [illegible] از آن [illegible] [illegible] جان

[illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible] که حریفان اول [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دعای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواطر کشته [illegible] [illegible] مضامین آن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] پریشان کرده [illegible] اخوان [illegible] [illegible] است که هر جا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عادات [illegible] است که هر جا افتاده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است که لله الحمد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن جناب [illegible] [illegible] [illegible] نوشته شده [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible]

القلوب و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نوشته مرسله که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فرستاده بود نوشته شده [illegible] [illegible] لیل و نهار [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] آفتاب و [illegible] ماه [illegible] [illegible] [illegible] کوکب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

الآت و ادوات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که دل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باطلاع احوال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وارز بسبیل بیان داده گفته خامهٔ [illegible] هر گردیده که از هیچ تا بنده ادراک [illegible]

ورب بر اجهل گواه که [illegible] تا [illegible] محبت دو لا با بوم [illegible] در گردش

[illegible] رنده گانا و ایام [illegible] بر دو نق خراهش و افزایش بوده شمار [illegible]

روز یک [illegible] عادت [illegible] الطاف [illegible] اوقات [illegible] روزی

از آن [illegible] جواب مکتوب میرزا عبدالله طبسی نوشته شده چنانکه [illegible]

و غزلیات شعر و مثنوی لبریز [illegible] با عبادت فصول دیگر طویل زمان مرقوم [illegible]

باشد [illegible] انتخاب دیوان [illegible] وجود مسعود گرامی در بعض [illegible]

[illegible] سفینه مضمون [illegible] از [illegible]

[illegible] رسیده هر [illegible] الطاف کرده [illegible]

[illegible] لطایف [illegible] شعر [illegible]

که [illegible] سخن

[illegible] عشق [illegible] چراغ [illegible]

[illegible] روشن [illegible]

اگر [illegible] کرد

در مقامی که [illegible] رقم [illegible] آب [illegible]

خشک [illegible] شفقت و [illegible] در برابر آن اشعار [illegible]

خانه [illegible] که [illegible]

[illegible] جلوه [illegible]

آینه [illegible] نموده [illegible] قطعه دیگر [illegible]

[illegible] مرقع [illegible] می کرد [illegible]

[illegible] بنده که انفاس [illegible] عنقا [illegible] [illegible]

[illegible] سراج [illegible] شریف [illegible] محفل

ضمیر گرامی از لمعات [illegible] فیوض الهیه و اشراقات [illegible]

[illegible] شمع [illegible]

[illegible] چراغ [illegible] مکتوب [illegible] که [illegible]

روشن [illegible] روشن [illegible]

که [illegible] عقد [illegible] که [illegible]

[illegible] الکامل و [illegible] الآخرین [illegible] المستقیم [illegible]

نگاشته کلک اظهار شده بود و رسیده عالی‌جاه را بنوال جمعی از عجزه از تعدی گروه ظلم

اغماز و شمع سبابا و دیده که بانی زبان آتش فشان ایشکوه درین سوزه اند از آنجا که عقار

آن مرز و بوم چراغ انصاف را خاموش نموده و ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا

علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون را فراموش کرده بودند

بایست جمعی از عظام سیاست ایشان را روغن انتقام کشیده و فتوت ایشان را فتیله قبل از آن

چراغ اوراق ایشان برین آورده و لیکن از غلبه حب الناس خدام کرام پروانه بخشش

ایشان را داده التزام بوفا نموده که چنانچه من بعد احدی از آن جماعت در باب

روغن مداهنه و تجبر ... در راستی میزان تقصیر نمایند شمع آن به مقراض فتیله سر خود را دم

دیده و مصرع گشتنی و سوختنی باشد و گردن زدنی لهذا فتیله انگبه ... باشد تراس و جلاد و

مقیاس گناه را بر روغن مداد روشن و مصباح قلم را در بزم مروت پرتو افکن داشته جهت

اعلان می نموده باشند باقی ایام لکام ارباب العباد و به ... در ... تقدیر ... شده

شوق ... شریف ... که ... و جمله ... گزین نامه را اقلیم ... و صاحب لوای

عرصه ... جلال کشور ... و ... در ... تقدیر پیدا شده و بار در ... و ... از ... گنجینه ...

سبتاج ... سوخت و ... ... حقیقی ... گنه طریقت ... صاف ...

که در ... باطن ... صادق ... رنگ ... ایشان ... خورده عامه ... به ... بوده

در ... چراغ ... از ... که ... فیض ... بوده کرده پسندیده شده

که ... به ... عشق ... ... هذا عذب فرات ... و صاحب

طریق که ... آیات ... و ... معرفت ... معارف ... همراه

کاملی ... ... التقوی ... آنچه ... مجرد ... از ... آب

و ... صورت ... به ... سلم و به ... الله ... حسن ... و ...

مظهر ان رحمة الله قریب من المحسنین ... که ... از آن ...

و ... آنجا که ... باطن اشراق ... باطن ... ابواب ...

لمعان ... حقیقت ... گرامی ... ... قلوب ...

گزین واقف ... حقیقت ... محتاج ... زبان مقال ... رجوع ... بوده

و ... صفا ... نموده ... که ... نظر ... شریف ... اشراف ... مصداق ... بالله ...

فطرت ... و ... زبان ... و ... ... سپهر ... و ... دارنده ...

خامه ... ... عمل ... ...

حضور گرامی بوده ... که در ... قبول ... ... چشم ... آنکه

پرداخته عریضه که بنام حاکم ولایت [illegible] اصفهان [illegible] نوشته شده

به نزدیک عرض میرساند که چون دل شوکتی که نه پر ملک آرایش از آتش جهانزا علت
بهر تنبیه جان نشانش آتش اقتدار و خرمن صبر و توان دشمن ملک رفت بشد و اصحاب
و لشکر لذت زخم خنجرش ملوس اعلای بهرام و بهجه نوای ناخنش بان رایت آن
آفتاب جبروت ساز دو دیده خفاش طبعان سیاه اندرون بوده از آب تیغ آتش بار
خاک مذلت بر روی دشمنان باد پیما بشد و دعای بقای عمر و اقبالش بر خاص و عام و شکر
گزارش بر عموم جمهور انام واجب میباشد لهذا بنده اخلاص نژاد و ماندن اهل اصفهان بارگاه
درپیشگاه والا حضرت بسلطنت دوام ایام عمر شریف پاینده باد اقدام جنبانی بلطف [illegible]
اقدام ورزیده تخصیص درین اوان آن خجسته زمان فرخنده که بسبب حضرت [illegible] بدولت
لا [illegible] گشتی لوای مستطاب عالم فتح در ملک صفهان بجبر و کلید [illegible]
فتوح و اهل ممالک [illegible] هر کشور و شهر گشته نقد [illegible] که در بازار جهان [illegible]
بود رواج طلای [illegible] رفته و از رنگ سلطنت و جهانبانی [illegible] بوده اعدای
سرکش گشته بود رواج طلای [illegible] رسم کوب [illegible] برآمده بحمد الله [illegible]
آفتاب وجود قبله حقیقی بر عرصه ملک مصور [illegible] و بکوری چشم کور [illegible]

صفاهان

صفاهان از تابش قدوم میمنت لزوم والا رتبه با علم شده صفهان [illegible] درین
صورت و امر شی کردن حق این گونه احسان بکار رفت و خوارشی کشتن
از شکر مرتبه ممتاز رفته و رکدام مذهب ستوده ایدکه ادا نمایم گوئیا
عرضه دارد و قبای سپه در ری معارک نصرت و اقبال باشند مرجعه بتوبری گذارد

حلاوت

بعد فرستاده یار نوشته شده چندانکه باغوت ربانی در کان از فیض فضل صنعت الله وین
احسن منظر جسته و زیب شادابه و بهاری و گیسوی انجم در حدیقه خضرا رنگ پذیر صنوا
قطره فایح لونها شده بخرامان از رشته عم چون دانه انار قطره خون دیده
حب دل بان [illegible] بار رنج دیگر نجمه برنگ زردی مترادف باد بهاری بیرو دلستان
خلق دانه لاف اعلی خانه شریف که بدستیاری خامه در ریاض [illegible] قطعات
دو باد بود انار دلیمو که از روی الطاف الحاق شده و بو رغبت دو بخشیده
طبع شوق سرشت را مانند انار خندان ساخت و برنگ بیضه شکفتن طبع که بهار
ایام حرمان کرده اید که پرسنده بدو حق مرام منفصل باد باز [illegible] وصول مراد
و بر بار بال سعادت برخوردار و الله دارا باشند مکتوبیکه بنزد طوفان خان
نوشته شده حضرت انورزال صاحب ضمیر کلیم کلام سلیم النفس [illegible] مشرب

عرفا عارفان بکنجش گرانده پس طبیعت بهار شهرت اهل است بر باقته بزم شی هی ترتیب
بساط قافله میرزا ظرفان بالطفهای حافظ بوده شان مینا و جوش های
تکلف و مخلص با شوکت شان باشد جهت دعوی دیوان نظری اعنی قصیده منظومه
التبیان فطرت با مکتوب مسطور در ساعت سعیدی رسید انتهی جوش صفای معانیش
در دریای لطافت ظرفان بوده و سخنان حقایقش در میدان سخن گوی از سخنان
ربوده ناظم سلک گوهر از منظومات خود را بر این نظم سنجیده سر خود را بر سنگ میزند
و اگر انوری جهرا [illegible] به مطالع و لغودرش [illegible] خود را رسوای آفاق می‌کند
سفا این غزلیاتش که پروردهٔ صدف طبع نامی است همه در یتیم است و اطفال نورسیده
معانیش که زادهٔ فکر گرامی است از رضاع غیر فطیم انچه گفته اند لب رغوب و هم
دلکش و مرغوب است انشاء الله تعالی از اعلیحضرت ممدوح به سر مادح [illegible]
کشان نا بنده را جواب مکتوب که در جواب والی بغداد نوشته شده بر رشته شمایله
در انتظام وزارت و دولت و اقبال و منافع شهرستان سعادت و مناعت و اجلال
و دید تصرف بنده را این زمان عالم بوده کشور است و ملکی را از تطرق
جنود حوادث محفوظ و مصون و ممالک جهت دلگشایی [illegible] از تف دل اشک آتش جگر

[illegible]

ما را از این بار و بعد از تقدیم مراسم اعزاز و تکریم و اداء لوازم تبجیل و تفخیم [illegible]
خوالف چراغ عالیجاه میدارد که صحیفه شریفه والا و نمیقه انیقه عنبر که [illegible]
یافته بود قبض وروده و ارزانی داشت مژده بخش انبساط ذات و مشکین سیمات سامی [illegible]
و دماغ را لبریز باده شکر نه دانه و زبان و ملهم شکران به کلمات رنگارنگ بهجت
وش دماغ رخت تفرقه و [illegible] اخلاق خلص ارزانی که بر رشته [illegible]
دل کش ابواب مسرت بر چهره پریشان باز و ابهام تفقد [illegible]
طرز [illegible] مرقومه که در حاشیه مکتوب مسوده به وجه [illegible] [illegible] انجم لمعات که از
در القاب عطوفت و مهربان اکرام و بعنوان [illegible] بود انشده
بود و رسیده [illegible] باد هر چند که طبع [illegible] و تفقد حال مخلصان پر
بهانه [illegible] لیکن در نظر ملاحظه [illegible] را اهتمامی باشد
نقد التفاتیکه از خلوص مخلص برآمده در القاب [illegible] بسته [illegible] قرب
اهل دل رسد بهتر از زرتاب کامل عیار مکاتبت سر تا به لب گنجها بوده
رقم وزارت محمد قلی خان که در ایام سلطنت شاه سلطان حسین نوشته [illegible] به زرده غرض میرسانم که در این
عهد خجسته و زمان فرخنده از مژده تشریف ورود و [illegible] ممالک [illegible] به بنده [illegible]

صاحب قران سکندر نهاد منکشف و در صحیفه خاطر انکشاف و سه دستی عینی دیده منتظر آن ظهور فجر
دشهنشاهی تحقیق ... فیض ... چشم روشنی کشف ابتدا ... هم باشد حقیقی آنکه عز قرب مکین قسم کامل و ...
اقبال ... انجم ... بزم املاک بوده از جمله اختلاف ماجنه ... رعب و ... سیف ...
رنگ زدای آیینه ملک عجب دراز چین جبین خانه برانداز خط ... ران و ...
عزم آید کن کشور قلوب باشد و در آن باشد رقم وزارت محمد ... که در ایام ... نوشته شده
در زمره دیوان قضا و دبیر کارخانه اعلی ... فیم
طراز ... ملک تقدیر شان ذیشان جهان ناما و بر ... گیتی ستان ... نام ... خانه
نوازده ... گذشته و ... خانه ... در ظاهر و ... ب
بر ... ال ... گذشته قبض ... عالم اسباب ... و ...
نواب ... گذشته ... نظام کل ... خسروانه ... فرموده
که هر یک از بندگان ... که ... بهار ... سرور زاده ...
مشیمه عدم ... تکلیف بنده که این آستان ... زاده بوده ...
سلطنت سلیمان آصف ... و ... آن ... راس ...
اب ... در محفل قرب و عزت ... تشریف ... جلیل ...
در آن

در آن ذات ... شان ... لازم چون ... دیوان اعلی ...
آن ذات ... لطف ... راه ... چشم از حقوق عذب ... فاقه ...
از عین ... جزاء عمل ... خود ... دیده ... ساز ...
که جهانبان ... ز ... قبول ... دیده ... مردم دیده ...
از آینه خانه ... وطن و ترک ... و در حدیقه الیقین ... الناظرین گردیده
... القابه ... از آن ... جانب ...
... از فروغ کوکب ... در ... الوزرا ...
... جانش ... آثار ... و ... الملک ... جان
احوالش ... از ابتدای ... بر ... منصب عظمی وزارت دیوان ...
... سرافراز و ... و ... چهره ... رقم که
در خصوص القاب ... نوشته ... چون ... خورشید
... قرار ... مقدس ... که ... آگاه و ... زاده
در ... جهان ... اماکن ... و الا
... ودی ... و ... مصداق ... الوجه

از روی نیاز و در این درگاه بنده نواز سر بر آستان عبودیت گذاشته از این سر زمین سر
بر آسمان افراخته باشد لبان را به اشتیاق عتبه [illegible] و بجبهه عبادت سر افرازد و بنام [illegible]
این مقال صورت احوال صدق [illegible] یکتا موقوف بر توجه [illegible] دیوان اعلی است که همیشه
لبان ملتمس [illegible] بر این درگاه [illegible] و ابواب سعادت [illegible] ارباب [illegible]
[illegible] اندوخته [illegible] پاسبانان آستان و متعلقه خانواده غلامان این خاندان عزت
و نشان [illegible] لقب [illegible] رحمت [illegible] درگاه جهان [illegible]
و سپاهی و منشور فرموده که این لقب را [illegible] و القاب در ارقام جهان گردش [illegible]
[illegible] نوشته باشد رقعه ضابط نویس که باسم میرزا محمد [illegible] نوشته شده
چون [illegible] و تقدیر [illegible] مالک صنع و [illegible] که [illegible]
قدرت [illegible] جمیع و خروج جهان [illegible] و صفات [illegible] سلق [illegible]
و سپاهی [illegible] نواب همایون
[illegible] و دستور العمل [illegible] گشته و [illegible]
و [illegible] و بیان [illegible] محمد [illegible] جهانیان و سر رشته [illegible]
عالمیان را باعث نظام و علت انتظام اند ارباب سلطنت [illegible] جمیع و [illegible]

ادامه برآن ذات کامل الصفات اقدس از اعدا و [illegible] حب [illegible] کرده [illegible] ما نیز
این عطیه والا [illegible] حضرت [illegible] فرموده که هریک از بندهای [illegible]
عقیدت [illegible] که [illegible] اتصال [illegible] جمیع جهات [illegible]
چاکری این [illegible] مانند خامه از روی [illegible] بر خط فرمان بنده گان این آستان
گذاشته کیفیت خلوص [illegible] و درج [illegible] نسخه احوال [illegible]
الطاف [illegible] حسن خدمت [illegible] قبول [illegible]
پادشاهی [illegible] مصداق این مقال [illegible] میرزا محمد [illegible] رقعه [illegible]
که به میر محمد [illegible] نوشته شده [illegible] عادل [illegible]
[illegible] این [illegible] جهانبانی و [illegible] کشور [illegible]
جهان [illegible] نواب همایون [illegible] گذشته [illegible] نظام [illegible] عالم [illegible]
[illegible] کامل الصفات اقدس [illegible]
سلف [illegible] اقدس [illegible]
روان [illegible] مبارک اقدس [illegible] کرامت کرده [illegible]
[illegible] عالمیان [illegible]

عواطف از حد افزون ظل الهی آباء نژاده و برون مادر آورده با تربیت بلا این ترتیب
عظمی سپاس گذاری این عطیه کبری بر ذمت همت فلک منزلت لازم فرموده‌ایم که هر یک از
بندهای عقیدت کیش بر دامان خلافت شان و غلامان فرض خاندان آیات جلال
که اباً عن جد به شیوهٔ یکرنگی و یکجهتی ستوده آثار صدق کیش در اخلاص خود زالب آن آستان
سر افراخته پاسی مانند باز نده بر بیرون شکفته عالم گیر جانبان ... مزده لعبد ذوق
اشراف وجوه بوسه ناظره سلیح روی درگاه جناب رب العالمین و اسم حضرت
ال ... و بستن بخشد ایشان را قبطونه در رفعت و مکانت عقبا رفعت کرده بر مدارج علیای
قرب سلطانی بمعموره عنایات بیش از پیش فائز فرمائیم چون مصداق این مقال حال نیکو مآل
محمد علیخان نقابت پناه ... خان آصف فیض ... در آستان مقدس که منظور است که شمه از صهبای
فرح بخش عنایات والای سرافراز و جرعه نوش خلوص باشد به دل رای منقبت ...
تو ... هم اقران بوده حسنا بوضعیها که ... طلوع نیر جهانتاب دولت
دکو ... نوات همایون ما است در مراسم بندگی و عقیدت اخلاص ... ارزانی
بوده خوشگوار بی غلامی این آستان سربلند بوده لهذا از ابتدای ... مرحمت الیه ... که
منظور نظر الطاف خاص ... و ... قرب خصوص بوده ... منصب جلیل القدر

نظارت

نظارت بیوتات سرکار فیض آثار ... سرافراز فرموده‌ایم که مانند ... ببصر
بود از روی امتنان نظر شغل نظارت اقدام [مودود] طرفة العین خود را
غافل نماند رقم علاوه ... (در حاشیه به سرخی) ... چون منظور نظر کیمیا اثر اوست
و مکنون خاطر خورشید مظاهر ... که هر یک از بندهای آستان امانت شان
و غلامزادگان درگاه عظمت ... آثار ... اخلاص شان در پیشگاه
... نقاب خفا و حجاب خفی از چهره گشوده ... دل رای حسن خدمت شان
... حسن ... جلوه ... بعد الیوم
... ان لهم اجرا ... فلک ...
... نوازش و زوال ... از مقربان حضرت ...
... الطاف ... ظل الهی سرافراز
... مصداق این مقال حال نیکو مآل میرزا ... که ...
... حضرت همایون ... چون
... وقت ... نظارت ... سرافراز فرموده‌ایم ... البته
العلیه که مخصوص ... آستان ... چاه ...

و مقرر فرمودیم که من بعد این لقب را علاوه القاب او در ارقام مرتبت انجام

و احکام قدر قدرت قضا صولت نوشته باشند رقم در حضور [illegible]

قلیچان نوشته شده چون شاهنشاهی کشور وجود سلطان [illegible] هر مالک

شهود که در سپهر کبریا فلکی خورشید جهان گشت برابج [illegible] و ماه فلک نورد را

بطلایه دوری ما سر رشته همین عنایت [illegible] علم ظفر پرچم [illegible] و سپاه

زبان لسان ما به چه لوای بدر منیر بر آسمان افراخته و دیدبه پنج نوبت سلطانی [illegible] خجسته

و لوله در هفت اقلیم انداخته ما بتوفیق الله این موهبت عظمی و عطیه کبری بر ذمت

همت اقدس لازم فرموده ایم که هر یک از دلاوران صف شکن و دلیران خصم افکن

که در معارک شجاعت پیش تازه و در مضمار دلیری مانند نیزه سر بلند و گردن فراز

باشند ایشان را منصب [illegible] پیش جنگ لشکر [illegible] ابتدا و انتها [illegible]

محمد قلیخان را چرخچی باشی فرموده ایم رقم که در حضور [illegible] میرزا احمد [illegible]

بملوک نوشته شده چون از روز نخست بنای نزهت سرای جهان و معمار معموره این [illegible] ایوان

قبه چرخ متوسل پایه آن نخست و گل افراشته و نقش طاق رواق [illegible] آفتاب

زر ریز و صور سپهر کواکب انگاشته اند که خانه سپهر [illegible] ان

در آنچه

در آنچه نشیمن خاک را که عمارت ما بین الافلاک [illegible] بهجت سمات

پیرآسته و بهار آرای قدرتش گلهای چهار باغ عناصر را [illegible] رنگ آمیزی

کرده و مهندس حکمتش [illegible] طرازی و [illegible]

[illegible] اوضاع مناظر [illegible] چرخ برین فرموده پایه ها [illegible] سپهر بنیان

ایوان ایوان سقف کبری را رفیع تر از طارم ماه و مهر ساخته در ازای این عطیه عظمی

و شکرانه این موهبت کبری بر ذمت همت سامی لازم فرمودیم که هر یک از زینت

گیتی [illegible] که در سرزمین [illegible] مانند سرو آزاد ثابت قدم و جوهر ذات [illegible]

[illegible]

[illegible]

اخلاص [illegible]

از احوال [illegible] نظارت کل باغات و عمارات مبارکات واقعات در اصفهان

جنت بنیاد را که نمونه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است [illegible]

[illegible] مقرر فرمودیم که [illegible] نظارت [illegible]

و سرکاران صاحب اهتمام و [illegible] مهندس [illegible]

سنه‌دار فن و سنگ تراشان زمان و کینش فرهنگ و نقاشان مانی هنر از زنگ رنگ کاری به غبار ما[نی]

صنایع پرور و بدیع کاری رشته را به اراده صاحب اختیار عمارات و باغات رانده رقم صدارت

ممالک که به نام میرزا ابراهیم نوشته شده چون به‌مین تأیید ایزدی و الطاف شهنشاهی مهر[ی]

صدر ایوان کیوان قدر ابد دولت نادره و به وجود مسعود دعا ما زینت پذیرد و اسباب جلالت مرتبه مرانه

و به تمهیدات جهانگیری و جهانبانی ما بنا پذیرد و ما رتبه شرح ما صدارت و بستر امری و در سرا[ی] ...

و هر فرین حصول و جبر مرباشد تا بزرگ آنکه این عادت عظمی بر ذمت همت علیا لازم فرموده‌ایم

که در ... س این ... و نشیند و آمد مسند ... کو نشده نوعی فرمایم که ... بعثت

داد از ... به نمایش حسن ... و سرا ... مت ... آب ... حسن سعی ... لقدر ابراهیم

گرده از آنجا که حصول این مرام به ... جمعیت که از فروغ انوار فیض ... شرع و اجداد

الاسلام ... علی نوره ... دارد ... دانش و کمالات ... کریمه الذی ... اولوا

العلم ... به الکفاه و از آن خطاب ... و ... نوق و ... شده و لهذا

در ابتدا ... میرزا محمد ابراهیم را که ... حال ... آل او بوده ... و منصب

در جمله صدارت ممالک ... فرمودیم رقم ایالت به اسم ... خان

افشار نوشته شده چون به‌مین تأیید ایزدی و شمول ... خداوند آفرین ... شوکت خداوندی

دانه

ذات البروج فلک ... و در ... ان چرخ برین و در عرصه دولت قاهره ...

کم ... رستم ... زوال و دول اعدا ... روزستان جانستان جنگ ...

ابد دولت نادره همیشه دال ... باشد تا بزرگ آنکه این عطیه عظمی بر ذمت همت علیا

لازم فرموده‌ایم که هر یک ... راسخ العقیده که ... فتح علی ...

... جلیل ... و جوهر ... و شعور ... احوالشان ... باشد ...

بوده ... شان ... فرمایم ... که ... حال ... آل ...

حشمت ... شوکت ... و نظام ... فتحعلی خان ... احمد ...

... بنا بر ... مرتبت ... ملازمت ... نقد ... همیشه

از ... عبارت ... او و ... ایالت ...

با کمال ... شفقت و ... تشریف ...

رقم ایالت ... به اسم ... خان نوشته شده چون به‌مین الطاف خداوند لطف و ... گلستان

ایالت ... کلمات ... عظمی

از ... بخشش و ... عالم ... اینکه ... عظمی ...

همت علیا لازم فرموده‌ایم که هر یک از ... روشن ... که ...

... ایالت ...

بنده زنده و کار رسیده و دو در هر امری از معاملات ملکی تجربه اندوز گردیده باشند از عجایب
امور شنیده و شب جز شب بسر نبرده و به این وسیله هم انتظام مهمات دولت متعلق هم ادای
حق خدمت گذاری بعمل آمده باشد لذا هر جا که مصداق این معنی باشد یکی از ایشان و ترکت
با ... سکاه نقاوة الملک بالله و الشوکه و الحشمه عبد اللطیف خان است از ابتدا ابا و پدر بر عمل
مشار الیه را بمرتبه ایالت دشتستان و شولستان و قبه و الکاء کل سواحل و بنادر ... فراز مبلغ
یکصد و اشتاد ... نیز زیادی مواجب در وجه او مقرر فرموده ایم رقم که به نام محمد خان درخصوص
نوشته شده آنکه ایالت و شوکت مرتبت حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه امیر الامرا العظام
نقاوة الملک بالله و الشوکه و الحشمه و الاقبال میر محمد ... خان بیگلربیگی دار السلطنه هرات بکلابیگی بجهانی
خاطر اقدس خود امتیاز و در جه اختصاص یافته بدانکه چون در این اوان و عهد همایون در زمان
فرخنده که سعادت وصال حسنه و انجم منتظم حال و شکایم درهم از آنکه اصحاب شغل و عمل است
و هر یک از زبده و ارکان دولت بر بارگاه ایالت و امرای ان ارکان کامله اینکه آن برجه ظهور می آید
و هر یک از اعیان و اکابر و ... بهره ... و ... بمرتبه ... و درجه ... آن ابواب خجسته فرخنده
صنع الهی کرده از ضعف ... خار ... و درخت ارزنجوش ... نرگس و سنبل ... پوشش
می باشد ... انواع ... هر یک از ... بهار ... فصل ... و در جزو مراسم

نظم

نظم دالا بهره باب مکعب سرا به است و فامشا حوالثان او آشنه مجموع ستریف
گرانمایه و آن عالیجا و چون چنین بنده که در پیش رأس و ... و ... است و ...
اخلاص ... عباس ... نگ فرنگی در مجلس ... جلوه داده و چون در ...
تحویل از محفل اقدس مهجور و محروم از انجمن حضور بود لذا ابتغاء و اینکه ...
چو خورشید تابان و ... فیض ... زیک ... محروم مانده ... ذکر از ...
... و ... کرده ... به ... آن عالیجاه ... قسم ... که ...
سلطنت آن را پیرایه و ... بر ... که درازای ... خواهش و غلبه
که در بار ... آن عالیجاه روز افزون است در هیچ وقت از مراسم ... سپاری ... چشم
بپوشد و آرزو امیدواران ... دلش ... گوشه رقم دعا ... نوشته
به نام محمد ... نوشته شده چون در ... که ... آفرینش که بفحوای له مقالید السموات
و الارض کلید قبض و بسط امور جمهور در کف قدرت او است ابواب خزان دولت را
از هر جهت به روی نواب همایون ما گشاده و در هنگامی که ... گنجینه ... که بدولت
... الغیب ... و ... در روز ... اراده ...
... سلطنت ... و ... را ... گشائی ما داده ... از ... و ... لازم ...

(Red marginal note, right margin of ٧٨, partly legible:) رقم ... درخصوص ... نوشته شده

که هر یک از چاکران عقیدت منش که گوهر گرانبهای اخلاص را در صندوق استخوان بندی
سینه مخزون نموده [illegible] لآلی حسن اعتقاد را در رشتهٔ [illegible] در گوش [illegible] کشیده
ایشان را [illegible] لطف گوناگون سرافراز فرماییم از آنجا که مصداق
این مقال صورت حال میرزا احمد صاحب جمع خزانهٔ عامره است که همیشه از کمال [illegible] اخلاص کیش
[illegible] و اخلاص شده از ابتدای [illegible] مبلغ [illegible]
[illegible] که از روی امیدواری [illegible] خدمتگزاری قیام نموده [illegible] عقیدت [illegible]
[illegible] سکه [illegible] **رقم خزانه مهر جیب جمع قیماق خانه نوشته شده** از روزی که از خزانهٔ
لطف [illegible] اقبال فیروزمند [illegible]
لباس [illegible] سلطنت و فرمان روایی [illegible] گشته [illegible] گردیده [illegible]
[illegible] و فرقدان را [illegible] گشته [illegible] لازم فرموده‌ایم که هر یک
از چاکران عقیدت منش که [illegible] اخلاص ایشان [illegible] روزی [illegible] گردد
و از [illegible] خدمت [illegible] ایشان را [illegible] شاهی
سرافراز [illegible] عقیده [illegible] خدمات
سال [illegible] صاحب [illegible] از ابتدای [illegible] مبلغ [illegible] داده‌ایم

تمت [illegible]

رقم که در خصوص مهر [illegible] نوشته شده چون از روزی که یمن کرم علی اعلاء و عون عنایت
داور بی‌همتا نگین سلطنت و حکمرانی بدست طالع فیروز و خاتم سلیمانی بانگشت بخت جهان‌افروز
نواب همایون ما برآمده [illegible] لازم فرموده‌ایم که هر یک از بندگان قدیم که
مهر [illegible] را [illegible] جان و [illegible] نقش [illegible]
عبودیت [illegible] کرده باشند ایشان را [illegible] خاص سربلند و از عنایات شاهانه
بهره‌مند سازیم لهذا از ابتدای [illegible]
سرافراز نموده‌ایم که مهر مبارک را [illegible] حسن اعتقاد [illegible] لوازم امر [illegible]
قیام نماید **رقم که بر مولانا محمد [illegible] شیخ الاسلام نوشته شده** آنکه علامی فهامی مولانا مجید [illegible]
که مکتوب که بانضمام [illegible] دعا [illegible] و صول یافته [illegible]
[illegible] کرده [illegible] آن [illegible]
[illegible] اعلای لوای [illegible] التوفیق [illegible]
از [illegible] الشیطان [illegible]
ذکر الله [illegible] غازیان [illegible] کرده [illegible]
آنکه **مصرع** [illegible] اجل آید [illegible] که شاه [illegible]

یکی گرد از دم تیغ فولاد پیکر منصور طالع غازیان که جوهر فیه بأس شدید و منافع للناس

از آن پیدا القصه رشش در عالم و هم چاک افکن قلوب اعداست جان بدر برده با خاک

راه بر سیلاب و با خاشاک برابر آفتاب بنده و از آن که همیشه تا بود حضرت داور شعله [illegible]

موکب فیروزی اثر فتح و ظفر طلیعه لشکر ضیغم شکار غضنفر فر و مضمون کریمه و ایده بجنود لم تروها

سپاه ظفر پناه در جوش اقبال سروش و انتم الاعلون و الله معکم و لن یترکم اعمالکم

با نمایان منهیان لا ریب [illegible] از وزر خاطر حقیقت [illegible] آمدن آن [illegible]

دلیل آمدن کاروان فتح [illegible] راجه بنگاله [illegible] دلیران بیشه [illegible] و خود

غایات سبحانی و نواح قاهره ظفر مناقب [illegible] السیف [illegible]

مجالس جزء و کل گرده باذن سلطان اقلیم ولایت و ارتضا علی ابن موسی الرضا علیه

التحیة و الثنا کوس قیامت [illegible] رزم سازی را بلند آوازه و لوای کشورگشایی بر افلاک

فرسا [illegible] حرکت واقع شد اما به آیین لشکرکشی و جنگ جوئی [illegible]

[illegible] جهان افروز دین مصطفوی [illegible]

شکوه [illegible]

[illegible]

حقه

حقه در معرض گیتی رواج یابد برفراز نه طاق علم علم گردد [illegible] و لطیفه

رضای سبحانی انه لازم است که چنانکه لشکریان ببذل جان در ره [illegible]

در راه دین مبین و [illegible] سعادت جاوید [illegible] قدرت و توان

[illegible] و بهمراه کردن فوج [illegible] که لشکر خصم افکن و سپاه

دشمن شکن را بهتر از آن [illegible] امداد و [illegible] غازیان [illegible]

[illegible] ابواب فتوح [illegible] خداوندی [illegible]

دعای [illegible] فتح [illegible] نصرت و ظفر

در [illegible] حصول [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اعتضاد نهضت شان ایام حیات عدوی عدیله کیش اختتام نیابد و در جوامع و جماعات جمع دار

صباح و مساء زبستن با ادعیه اجابت سمات جو بند و قدح ایمان را از شراب طهور

دعا لبریز ساخته گشتم سور و آیات بینات از فاتحه که صباح نتیجه آن صوامع ماهوشت

و مفتاح کنز الهوش ملکوت است طریق استفتاح پوینده شاه آن حضرت زبان اقوالش

بزور بازوی تاییدات الهی و قوت سرپنجه دعا در اوقات جنگ هشیں برانداز و خاک عرصه ایران را

به آب شمشیر آتشبار به دماء افغانان از لوح وجود اعدای پیر و زرد [illegible]

[illegible] و ایلیاه سلسله ابتدادات النظام میرزا احمد رضا شرکای و کلانتر و امیره

و اعیان و امامان مشهد مقدس بسبب جز تفقدات اهلی مرفق و هم جهات خاطر عاطر مستوثق

بوده بدانند که درین مدت که فرمانروای ایران به انتشار نواب کامیاب

طلب اختصاص داشت هر روزه امور حادثات و حکمت بسیجی کار گذاران آنده و لبستنع

حادثه را باعث میگشت که مردم خواب راحت را در خواب نمی دیدند و از جبران قلقلات

شان جز با کبران زحمت نمی کشیدند صغیر و کبیر از شخص رقبات آن کیان کمال است

حسرت بر سر میزدند و هر روزه بیرازدن جهان شان کیاس تراله خون جگر میخوردند لهذا

بفعل ملک الله ایام خداوند ابن الناس بعثت و کنکاش غلطان قزلباش و روسای این زنده

حق

کشته

حق تعالی شأنش فیض خلعت سلطنت در قامت اقبال نواب سابق لنگر آمر سلطنت و پادشاهی

و شغل فرمانروایی و شاهنشاهی جاودانه عراق و فارس را از آذربایجان بدو بخشید که با نواب

سابق القاب بوده به نصرت کردن حدیقه و زمرد سکه زنجیر تخت آسمان کیخسروی مخواهی

و آتیناه الحکم صبیا و ظهر آن به در قضاوه سکه نامعتبر ملک وقف را و وارث سلطان ابن

سلطان شاه عباس ثانی خلد الله ملکه و صانه عن الحوادث قرار یافته رئوس منابر و

وجوه دنانیر و در ممالک محروسه سلطانی اسم سامی نامی ابن زینت و بهجت گزیرست تا

دعوه ناجیه جهان بانه آرایش پذیرفت و در فارس به جنت مکث و توقف نواب

سابق القاب سابق گشته فلان و فلان در خدمت حضرتش ماثر رسته نمی بایدشان

رقم مطاع را در مجمع عام کوشش نموده و روزبانک و ترک و تاجیک سابقه و ضمیمه

از این [illegible] دل پذیر تبشیر و با الطاف الهی مستظهر بوده نم [illegible]

زبان حال دوران شده اکنه رضامندی هوس به القاب بنیاد [illegible] سبحانه تعالی و بمواقف میرزا خاطر عا

مستوثق بوده بدانند که در این موقف بعنایات الهیه سطوت جاه بدین ارزه افکن نواب

نقوت بیدیکشان و از نواب نوابهای ابیش دم تبهای [illegible] قرن سابق بدانند شان

کشته سیف مسلول غازیان مسلول و فرق اعدای مدفوق [illegible] بعضی از جانبازان [illegible]

نظر اثر که از سران مردان و در رکاب والا زنده اند راهی ناخوش مزاج و طبیب حاذق و وسیله جهت
علاج می کردند هرچند که التهاب ایشان جز به تشنگی خون خصم فرو نمی نشد و استغنای
تشنه کامی ایشان جز به گوهر آب شمشیر سیراب نمی شد چون نهر زلال هر چند عالم صورت
و بدین علیان بهمان عرض عرض حضرت طبیب ارباب حفظ صحت وزرا له مرض است
و قطع نظر از آن معنی نسخه که در مطب طبیب اشرف رفیق آثار الایام باهم در مزاج عملیان
عالم امکان حکم شربت دینار درمان زده ایوات خواهد داشت لهذا بر حصول رقم سرافراز صادر
فلان مبلغ از وجوهات شفاخانه شده تسعیر ایشان نذر کرده تسلیم مخبر از القاب اشرف کاربرده
او را بایشان رسانند و روی سعی نمایند که بنفاذ طبابت شفای نموده باشند و نام عالی آن
آنکه نایب ایالت بنیز به لطف یکران و از جهات بایدین خاطر عالی غو اختصاص یافته ماند
که قطع نوایض سلطنت و جهانبانی تصداق تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و برآورد
جزئیل مهمان از آن مرحله تعبیر و تبدیل شغل جلیل پادشاهی بفحوای صدق نوتی من تشاء و ترک حق
تشاء بحکمت اندیشی شاهی لم یزل مربوط بیاشد و بر این آن مصارف ایشان که استیفای
ملک اهالی نام نهاده به تناسب مصلحت بسیطی کاری کرده آن تعقد براه و نظم سلطنت حکم او و سر فرمان
روان و جهانبانی بوجود اقدس اعلیحضرت کرده آن محمد حضرت عهد فیروز بخت ظهور آثار در آستان
حکم

حکم جهت منظور ایالت در رخشان که ملک عالیجناب آنکه چون شخص شهنشاه ولی گردد که چون طفل
عنان پرورش او به دولت و وجود او نقش و در بدو عهد ما اعتنا جهد الوزرا کرام جهانداری و حکومت
پروری یعنی انتظام ملک وقت را یافته و کشور بدین دولت ما وراثت شاهی عالی حاکمیت
صاحب زبانه عمر و دولت عمرا و آن در آتش خیزید روس خاطر مرده در دنیا نظر نام عالی احاطه
ساعی آن ذره باصره نگهداری و خدمه ناحیه جهانداری رتبه کرده اطلاع فخر آفتاب مثال
با آن محاسبان و سر کرده آن جزو ملتفت شدن شفقت و اینکه بود که در ارسال و انتظام شغل
که حکم اما به قطع خوریشد نمون را با آن تمام استقبال و ملتفت ما زبور و رشن بود هم ثبت
از نیت دولت قاجار بر سبیل خیر موافق دل به دستور مجلس جشن و سرور او را آسته ضلاع سرکرده دولت
عالیشان تسلیم داده بود در ازای این عطیه مستجابات شکر ایزدی ما بنموده سکه با نام اولیا
الضرب بنیز نقش میمون طلا و نقره مسکوک سازد و نشاره دنیا فتد آوردو و خاص و عام را از این
مژده دل پذیر قوی مسرت بانداز و کرده حکم والاد را باطراف ممالک از آن بایالت فرستد

حکم که در مورد ... ملا حسن نوشته شده آنکه ملا حسن مدرس هزار جریب از قباحت غایات و منه ذات
توجهات عالی را اقتباس انوار علیه و درس نموده بدانند که عطیه جمل آن ضخیم و بیان صافی و فلک
و مخصص طول حسن عقیده او نموده ذریعه لطف شرایط الطاف بر وجه لائق و وسیله تکمیل شغاف

بر نهج دلخواه کرده شغلی نه پیش اهل عالمان در بارهٔ او مفوض گشتیم اما [illegible] حق الله بس
کمی [illegible] نرفت زیرا که وظیفهٔ ایشان دعاگوی و [illegible] و [illegible] راه و زاد معاد ایشان
نقد محفل جامع عباسیست و از مثال آن مقابل ماءست که عارف کفایتی و وقت [illegible]
بباشد پسندیده است که فاضل [illegible] در [illegible] مدرسه [illegible] افراد صالح فضایل
تمام و از جوانان کفایتی معارف در یاد [illegible] عوارف [illegible] خوب انام و [illegible]
خاص و عام بوده و از [illegible] نشر علوم و [illegible] طالب حکام [illegible] نباشند تا گشاده حسن [illegible]
خود حسن سخن به صورت [illegible] باطن [illegible] باشد فرمایکه به محمد [illegible]

علیها مذکوره نوشته شده عالیجاه محمد حسین خان بداند که شرحی که در باب [illegible]
[illegible] خان [illegible] الله [illegible] اصلاح [illegible] در [illegible]
[illegible] اگر چه [illegible] ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة
وجادلهم بالتی هی احسن [illegible] الله [illegible] و [illegible] مطابعت [illegible]
[illegible] آن عالیجاه [illegible] حجت [illegible]
[illegible] مضمون [illegible] آن عالیجاه [illegible] معلوم شد [illegible]
ان [illegible] الله [illegible] الله [illegible]

ان

ان جماعت نه باین طایفه در مقام اطاعت و نه با آن [illegible] در صدد [illegible]
یحلفون بالله انهم لمنکم وما هم منکم ولکنهم قوم یفرقون و [illegible] احوال [illegible] آثار [illegible]
واضح و روشن [illegible] صورت نفاق [illegible] است [illegible]
سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون اقبال [illegible] آن طایفه [illegible] است
بلکه وما یخدعون الا انفسهم [illegible] آن طایفه [illegible] خود را
[illegible] و بغداد و اذا جاءت [illegible] گذشته
که [illegible] الحکمة [illegible]
[illegible] الله [illegible] که [illegible] در جانب [illegible]
بقول [illegible] لازم است که در [illegible] احوال [illegible]
[illegible] طریق [illegible] است [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] ان جنحوا للسلم فاجنح لها
[illegible] فان [illegible] ویلقوا الیکم السلم ویکفوا ایدیهم فخذوهم واقتلوهم
حیث ثقفتموهم [illegible] الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه
ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض [illegible] اطاعت [illegible]

شیشهٔ تزویر وروی آن جماعت بغیر از سیاه رواه یا چه حرف دارم که مخوف است ایشان بجوانند

که بمحض رفع این امر کشف کرده باز اعاده عادت قدیم نمایند فلا یحزنک قولهم انا نعلم ما یسرون

وما یعلنون هر چند که معلوم است که اطوار این گروه غدار ناموافق طبع آن صاحب صدق شعار است

ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون اما فاصبر حکم ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق مما یمکرون

از آن احمقان ضعفا با اظهار راه مده که انشاء الله تعالی [illegible] خاطر آن عالیجاه قریب به روزگار آن

آن طایفه عار خواهد گشت و در این صورت آن عالیجاه اعانت و یاری ایشان را هم منافی خرد

جانب یاری دهم مخالف شیوه حق گزینی و صدق شعاری خواهد دانست که کوکب اقبال قوی طالع

[illegible] انگشت بفهم حواله بر هم شیشه تزویر و اطوار رواج ایشان چه چنگال شاه باز تیغ خونریز خواهد

بود و سبب [illegible] رجوع [illegible] شده [illegible] که در انجمن حضور [illegible] خوانده

فرمانیکه بنواب [illegible] نوشته شده الحمد لله [illegible] جواب [illegible] بدانند که در این وقت بعرض رسید

که آن وزارت پناه جهت نظم امورات طرح عمارات عالیه و قصور و خانه و منازل سرای و حرم

[illegible] انداخته اند و املاک و مستغلات بر او انداخته اند هر چند که هم براه و عرصه را به خویش تنگ کرده

هم جهان وسعت و دستگاه او عرصه را به اهل قلعه تنگ کرده و کلاه عمال که در عمارت سرای

و هر در [illegible] و شهر [illegible] سروری و دار [illegible] خانه و [illegible] و زرسان زحمت رنج خرابه

ازش

رزش آن وزارت مرتبت که روزی چاکران خانه زادان است با وصف آنکه او را هیچ قسم حق

از نشو آب و گل آن دیار نیست بجهت رشته لطف در خاک آنجا زمین فقیر دیده

و راه رسم خدمت را فراموش کرده آنکه او دعای قدرت خدمت کمینه او را چه به مکان

بباشد حکم او و خاطر خواه المطلب دارد که بصد فرش حل همه واجب است که تحمل این بار

و به جهت تربیت شتم فرمان به دولت شد چون [illegible] رنجه میشود و الا گردن او عرضه

شمشیر انتقام خواهد بود و در این مدت بغیر از آنکه مشغول خودسازی بوده کاهی بر سر

نقش نفتی [illegible] دیگر چه کار کرده است هر جا بکند خوش فیما بین عالیجاهان و حکام

وسرداران فتنه ها رفته است که ابواب [illegible] کشیده و این شرارت نهان شده است که ازین حرف

در بهم زنی [illegible] ظاهر کرده و در بد حال [illegible] فرموده ام که عالیجاهان رابعا عمارات جدیده

و حمام و املاک که انوزارت نشان و در دار السلطنه هرات [illegible] کرده به جهت دیوان

ضبط و خانه [illegible] سرکار خاصه [illegible] خانه [illegible]

مختصر اکتفا کرده [illegible] طرز [illegible] را که در حد [illegible] هر چند اوقات را صرف تکمیل اوضاع

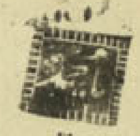
و تکمیل عقار و ضیاع [illegible] صرف خدمت این دولت نماید که کمال و قوت از زوال مادام

که مثل این دولت [illegible] نشان جهانگیران این شاه راه بخشیده است احتیاج بجز این ملک

بوستان نعم البدل دار فخر که در خصوص آزاد کردن غلام فادی بر نام عالیه نوشته شده چون بر ضمیر مراحم داور بنده پرور
و بر کمالات جناب کامیابان خیر اندیشه علیه صوات ارا الملک الاکبر و اثر پسندیده شده مبارز سلاطین
رتبه بنده کامیاب بنده‌ها از رتبه سلطانی در حوزه بزرگ جهان را وداع حد احمد کاهلی بعد
علی شیبی النفس بیشانی و عوام جهانیان حلقه غلامی این درگاه را آویزه گوش جان ساخته‌اند
دلالت عباد الطوق بنده که ایشان را گردن آزاده که فراخنه و بمضمون صدق مشحون من
اعتق مومنا اعتق الله بکل عضو منه عضوا منه من النار اعتاق اعناق بنده کمال موجب آزادی
کونین و کفاره ذنوب و معاصی و رفع سلسله قید زنجیرهای سلسله عباد و باعث رستگاری یوم
بالخدا ان حسن النواحی یا خیر برادرت نصیحت وانه لازم فرموده ایم که همیشه جناب اشرف مولانا جمع
و جوانان خویش بودی مالک الرقاب مطلق بوده و چند بنده که زرکار زنده کمال برداریم
و این معنی را در درگاه پادشاه حقیقی سرخط آزادی خود شماریم بنابرین فی سنه الله دیگر آزاده
الذنوب والخطایا فلان نام غلام که در خاصه شریفه را از مسلک احرار انتظام داده در زمره
آزاده کرده کمال خرجی وی مادی رشقام داده تو بر نفس ارطلق العنان و خود ام خزلبد
بنده کمال اشتات رتبه بان نوازد و غلامان درگاه آسمان اطر زر را ورا بدبه محرران دانسته معزول
فرمان لازم الاذعان تکلیف ننمایند مراسله که در خصوص ارسلان و حبیب ... نوشته شده

نقل

مخلص بر باموقوف رای آفتاب ضیای حاکک آرا پیدا که در حالیکه طره شب به
صنبر از شکنج غنچه حوادث زمان مانند جبه شکن میان خطا و فتن گردد عمر گرفته
طبع اخلاص سیر از غبار فتنه‌های سپهر نفاق پیشه و گرد انگیزی حوادث چرخ غدار آلوده
چون صفحه عارض زخطان در حجر زنگ الم پذیرفته بود و از این سماوات اخضری در خشان
کان که کوکب بلند از فروغ عبد آتش غیظ در چشم روشن گشت و از طرز طرزه بنه
دیده نوازی مرغوله مرا صبح الوجه خوانا کردید که عارض جانان چه گل ز حسرت شکفته
رخ ریش چو گل در خون خفت بعین همیشه اشتیاق بود و علایات نامه التفات مشحون که
نامزد این بنده اخلاص مقرون شده بود شرف وصول بخشیده و الباب مباهات اسرار
و قامت مرام ما پیرایه کرده موزون بکمند رعد و شتن مسلک انجم در خشش که از رقاعه جود
آسمانی فخت العظمت بگذرد شوکت وراو درات فرمان مصوره ارض قدس العلوی الورفی
منظور مقصود شده اما حیثت کی خلیفه فی الارض سلطان البرین و خاقان البحرین مانند سکندر ذوالقرنین
خاتم امان ای فیضان پادشاه و اسلام پناه جم و دارا شان ظل الله سلیمان قدر ولا ان یتجود
احکام العلیه در الخفیه ان قطار و الامصار مرتب و حسان شده و بود به یک عدالت سلطانی
مجو هر که بد بقیه طبع دال درنشر کار و عاطفت مدرسه داد و منقه و بود بود بر لطف خفه زانرهم کرم



و در سنه معظم الحاج احمد پاشا ارسال گشته و از نامه که بر عطیه بهیه خدیوانه تقدم رتبه جواب
موجود و در دار العباد تبریز هم قد ایلچیان احمد و وزرا به پیرو در پیدای آفتاب آفاقی رحمت
خسروانه در باره بنده و چون عهد الوزیر سلکه بزرگ دیده و از نامه به شبه المغانه که طغیه سلطنت
سعد بزودی اخلاص متزلزل از فضل سه از فرهنگ و ارقام گشته عقوب نواب ارزانی
آن مانند باد بر خود چیده و دو نابان در حق بابان از علیین عهود تبرک سلطنت
که از این عواطف عظمی برداخت و از مرتبت سعید بلیغ فرق افتخار بسپهر جوخ و دوار افراخت
و الله الملک چنانکه حضرة فلک مشعود کمال اعتبار گوهر کوکب شمس و در درج دری و لئالی
ثواقب در خزان سپهر مخزون و ساعت او در زمان به تقاضا ظهور ساعت و بر جوخ
گردان نیرنجه کهکشان مدبر طالعت جدید قران زمان و مقابله کشور عرصه امکان
و پیدا محروست و قبضه ملک اعلحضرت شاهنشاهی ظل الله و خلیفة الرحمن بوده ایام سعادت
و اقبال بنده کان عالیات عادت قیام و قیام مراسم پرستش با وجوب الامر لازم الانقیاد اعلان
اهالی عالم و مصطفی خان رافع غائله کلفت و بهید رسم الفت نموده در دار السلطنه تبریز
ارسال به کرمان قصد مقصد را آورده نا به بیانات او به بیان نظم با منتهای عنوانات سلطنت
بوده است آن از الله الملک العزیز بر دو تن مزاج او آیات نظم در اتمام و تکمیل مراسم سفارت اشتباه

ایشان صلح شامله سلسله مستلزم امجد و بشارت سعی مشکور بظهور خواهد آورد و چون که
بجهت اقتدار روم پرداخته برای بیان آنچه بر من حقیقی که خواهد بود که چه رسد به جهار مملکت معظم
که در بسلاطین اسلام اختصاص دارد که عبارت از روم و ایران و هند و ترکستان
باشد از آن جمله ایران در تصرف سلاطین ترکمان بود چنانکه در تواریخ مسطور است
و وعده و شرط که فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد حضرت مملکت آن پادشاه اسلام
تور در سابقه بود معلوم است بدین وقتی که به انقضای ایشان سلطنت ایران بسلسله صفویه انتقال
یافت در عهد آن سلسله بلخ با توابع متصرف اوزبک و کابل با توابع متصرف سلاطین
هند و توابع عرب و دیار بکر و بعضی از آذربایجان و غیره متصرف دولت عثمانیه
در آمده چنانچه تفصیل بسیار باستحضار است و اصل ایران متصرف سلسله صفویه بوده
در سنه ... که تا به حالا جلوس این خدیو زمان برادر ملک سلطنت ایران واقع شده
و شمول وعهود وصیت که انشاء الله الملک المتعال مرور رسانیده که در تصرف سلاطین
اطراف است انتزاع و استرداد شود و سایر ممالک متصرف فیه روم که اولا انحضرت
بنزول آن الطاف خسروانه تقدیم و هم در اول صورت حصول یابد فهو المطلوب و چون غرض
اصلی از تنظیم سلسله رشته محبت است باید در باب موارد متعلقه که خواهد بود و ملک متنازع فیما بین

تقابر و جدال نخواهد داشت و ضرور نیست که در عالم اتحاد و مذهب با آنها در آن امر بر ذریم
و چنانچه متوجه قبول نگردد و کمونات بال را انحلال گشته نوع اعلان نمائیم و در عالم پرستش
و برادری توقع چنان داشتیم که امر حجه چون متضمن صلاح حال مسلمین بوده اگر
حضرت نیز خلیفه اسلام بودند بر وجه اتم و اکمل تحصیل به مرام خود در عقده تشایع
مانند چون در میانه دو برادر یک حرف گفته ایم و اولیای آنحضرت نیز پیشه خود را به نحو
و خبر خود برسم پیشکش برده و بیع فرستاده و امر اعیان هم چنان طاری نیست
که مانع نهضت موکب همایون پادشاهی اسلام الا انما الطلب حرف خود به عادم روم در توجه
آن مرز بوم بنشینیم و امر حجه را ابلاغ داده و ولایات مذکوره از خداوند عالم پناه میخواهیم
امید داشتیم که اشکال نداشته بعد از در دو بسته زمین در عالم جهان ترتیب از طرف دین اسلام
ان دولت علیه تراسل مجدد داده و دریغ نکرده و دولت ذات دولت خداداد شما بنا کن نکته
فوق بنیاد انچه مراسم اعانت و امداد وسعت ابطال اتفاق و اتحاد به شد خنجر بیم رسد هر چند
که بر این نیاز شد تحقیق تمام ورود که انجام این امر خطیر فرجام مرضی طبع مقدس میباشد
و حفظ آن به آیه ماشاء الله مخزن وحی و الهام وسیله گشته خاطر مهر تنویر همایون را زیر چهره
چه اینکه بر وجه عقل و ادب بهره به اندازه برده ذره حجب شبهه و الهام است لکن بیفکنی

اشخاص که متکفل امر خلاف بوده باشد نظر بر اینکه رخصت گشته والد قدر عاقبت دولت ملی
و آنها و آباء و کرام آنحضرت مدت با متحمل مناعب عهده و نفاق گشته اساس آن دولت
ابد پیوند را استحکام داده و انه توقع انکه آنحضرت متقضای کمال ذات توفیق بکلی خواه
از بیخواه کرده و خود بسعادت دولت متوجه شد نمیشم و اختتام این مطلب نموده که این چند
قطعه زمین و رجب دست همت و نحت ملک آنحضرت حکم قطره در جنب دریا و شبهها
برابر خورشید عالم آرا دارد و هر گاه باقتضای سحاب هم پادشاهانه تسخیر این ما متعود
خاطر مقدس باشد احدی از طرف با اشرف قاآنی ما مزه و دو دره حضرت گشته حل ننموده ثابت
ما به و الا در عالم پرستش پیش از دفت قضاها عزم را با آن نبری سعادت اعلام کردیم که
اینک از آنها بنیان اعلی و در در کده داده و برادرانه در رشته زمین حل گشته خواهم نمود مراسله که
بوزیر اعظم نوشته شده بعد با شهر دیدار که کتب مرغوب رسیده و کمال اشکال
گوزری زبان عنبر حمل است که شاید حل عقده امور آن دولت علیه در دست کفایت آن ما با
و آن جاه که بصفت هوش آگاهی و بخیعت صلاح اندیشی دولت خواهی اتفاق و اتحاد ارد
وحی باشد اما انچه در باب ماده که از جلبه شده و حجه بیا شد بسبب عدم رضای قبول
عظام روم و قبول نکردن قضاة و شیخ الاسلام آن مرز و بوم حواله کرده بودند از نوشته

مسائل را به جز این مفهوم گشته بیشتر موجب تعجب گردید که با وصف آنکه پیر اهل شرع
و عرف بل بزرگ جمهور اهل سنت و فروع و تحقیق دیده که حضرت رسول صلعم بنای تقلید
بر یک مذهب بوده بعد از زمان تا سلاطین عصر بسبب شیوع اختلاف در میان امت
برای دفع نزاع و فساد بنای تقلید را بر چهار مذهب گذاشته اند در آن اوان
ما دو صف و اتفاق در شش او ندانست حال خصومت فیما بین امت بتو به مراتب بیشتر
و اقوی و اسرای مسلمانان بکفار بیع و شرا می باشد در اینکه متفق معلق امام جعفر
حال اهل اسلام است چرا با به مضایقه نشود و الحمد لله که آن وزیر صاحب رای و نفع صلاح
و صاف و هوا داری باشد خود با نصاف داند که کی رواست که اهل اسلام یکدیگر را قیاده کاران
کفار در بیابانها فروخته باسیر و نهب اموال مسلمانان دست تطاول دراز گشته اسرای
ایشان در اسواق دست بدست در کنایس خارج بیرون کرده اند هرگاه برای رفع
غایله و در از منصب تقلید بنا را بر چهار مذهب توانند گذاشت چرا الحال بر پنج گذاشته
نتوانند شد چون امر خیط ایشان بیناه و بر ما ثبت منتقض ای بود که وزرای صاحب
نام و اقتدار بان عظام فیما بین آمد و شد نموده توجه انجام اختتام این امر بکوشند
شوند ایمان رخصت الصراف یافته معاودت نموده اند اما باز از آن وزیر بکوشند

توقع

توقع است که در مسئله اصلاح و باعث انقطاع فوز و نجاح گشته نوعی شود که بهمین مسائل
جمله دولت خواهی ایشان در امر موقوف علیها نیز در دولت علیه صورت قبول حاصل نماید
مراسله که راقم حروف بوزیر اعظم نوشته و بعد با شهر دیده ام که قبل از این مختص رفقا
بدولت ایشان رد نموده کان اندیشی که جانشینی جهانبان نوکر ایشان بامر ربانی دولت علیه
کرده باز در سعی اعانت اسرا و سزاوار صلاح اندیش خیرخواهی از جانب خدام کرام
بعمل آمده که بعد از انصاف آنها بار خلاف مراسم حمیله موقوف اندیشی نیز رسیده چون
در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنای اسلام بر یک طریقه بوده بعد از آن بعد امام
مالک و اعظم کتابها در فروع احکام اسلام نوشته اهل اسلام متعلق این طریقه شده بعد از آن امام
امام مالک به مشوره کتابها در فروع نوشته که اختلاف در اکثر مسائل با طریقه امام اعظم
دارد و جمعی از اهل اسلام نیز متعلق طریقه امام مالک شده اند بعد از امام مالک بعد
امام شافعی نیز کتابها در فروع احکام اسلام نوشته است که آن نیز خلاف با طریقه مالک
و امام اعظم دارد و جمعی هم از اهل اسلام متعلق این طریقه شده بعد از آن در اواخر
دولت بنی عباس امام احمد ابن حنبل ظهور داد و نیز کتابها در فروع اسلام که مخالف با طرق
مذاهب ثلثه دارد نوشته و جمعی نیز متعلق این طریقه شده در زمان دولت بنی عباس مذاهب

شده و مجتهدین و اختلاف متعلقین بعضی از اهل اسلام که متعلق آن طریقه خارج از طرق
اربعه بودند و در مقام تخطئه و تکفیر بعضی دیگر بر آمده و از جمله نزاع و فتنه در میان طرف
اسلام باین جهت بهم رسیده بود و اتفاق امر باعث رنجش و جدال طبیعه عصر منقضی
عالیان زمان شد راه بی گذشته بودند که متعلقین ائمه اربعه تکفیر بعضی دیگر کرده بعضی را
از جمله اهل اسلام شمرده هر یک را در طریقه خود مصاحب دانند چون از ایام ظهور سلسله
صفویه الی زمان جلوس میمنت مانوس باعث اختلاف مذاهب فتنه و فساد عظیمی در میان
اهل اسلام بهم رسیده بود که هر یک یکدیگر را تکفیر و غارت و قتل اسیر و اسیر را
در میان خود و کفره بیع و شرا حلال نمودند بنا علیه مبنه و کان اقدس بعد از الزام
اهل اسلام که تارک بیع باشند از اعلیحضرت خواندکار خواهش هیچ مطلب ننموده
که یکی از آن جمله این است که ملت جعفریه را خامس ملت اربعه دانسته تا رفع غائله نزاع
و فتنه و صلح انجام کرده و در این باب رقم مبارک به اقرار آن عالیجاه ابن رفیق
اعلی شرف صدور یافته بود که رقم مذکور را جهت عدد روز خود نگاه داشت این ... نیز
که ایشان نیز عریضه بخدمت بنده و کان اقدس باین مضمون نوشته بودند که هیچ یک از
سلاطین سابقه چنین خواهش از پادشاه اسلام نکرده این تکلیف را موقوف باشد

از

[illegible]

و از این طرف از جانب نواب شاهزاده نظامی میرزا در جواب عریضه مذبور نوشته شده
بود که هر گاه در ایام حضرت سلطان سپه داد اهل اسلام تکفیر یکدیگر دوچار گردیده
ایام خیر عباس بود تها را مدید از جمله گذشته بود و اهل اسلام بر چهار طریقه اختلاف داشتند
مطلب از ایشان شده و بود جوابا که در این وقت از جانب آن عالیجاه رسیده است
که فروع ملت جعفریه در میان فروع ائمه اربعه جا داده نشد تا مذکور گشت و پر ظاهر است
که این حرف تکلف جواب این مطلب نمی شود و آن عالیجاه الحمد قایم داد این
دانسته از شرع مبین و خیر خواه کافه مسلمین بوده باشد برزخ ایشان و این مقر ایشان
لازم است که آنچه محض حق و حق محض است در مابین گفتگو و در جواب امر صواب
که منتج اصلاح و متضمن فوز و فلاح باشد بعمل آید و در این حرف اعلیحضرت شاهنشاهی است
که برای رفع فتنه منعقد بین علما مذاهب اسلام در رفع نموده جماعت سلاطین سابقه بر چهار
... حال که در میان این فرقه ... حضرت شده و اتفاق و اسرای سلطان
در میان کفار بیع و شرای میشود چه متفق و در دو که بناء احکام فرعیه و تقلید بر تنوع در کرده
دیگر دو است که اهل اسلام یکدیگر را افتاده و کفار در میانه فرق خمسه باشد و مذاهب اسلام را
داده سلاطین نمانده و اسرای اهل اسلام در اسواق بیع و شرا است بدست دو دو مجلس فاخر

ملا حسن ۱۳۰۱ [illegible]

گردید البته این معنی موجب خورسندی خدا و منوط بر رضای حضرت پیغمبر و آله و خلفای

راشدین رضوان الله علیهم اجمعین خواهد بود و کار بجایی رسید که لب‌ها از دعای خیر دور

نیفتد و بر طرف شود و نمودن و این امر موجب شکست عظیمه گردد از آنجا که هر نشئه

با سد ... بیضه اسلام و حمایت ناموس ... حضرت سید الانام منظور نظر خدیو منظور سامی ...

اهم و اوجب است که آن عالیجاه اقدس ... در این باب خود را مصروف ... فضایل

جامه ذات ملکی صفات بذل و جهد در این باب لازم شمارند و قول فرمایند که برکت

انعام و همین سعی آن گردید ... امر ... بر وجه اسهل و اکمل فیصل یابد که ...

در ... رسم و داد ... موجب فخر و رستگاری و باعث خورسندی خاطر حضرت

باری خواهد بود **مراسله که به پادشاه روس نوشته شده** تقدیس عوارف و آیات

اجابت ... و کشف ... طیبات ... نقش ... بکمال ... و ...

بکامرانی ... و صواب ... حضرت آفتاب طلعت ... زهره ... برج سلطنت

... و ... جلالت و ... ثمره ... و ...

ثمره شهامت و جهانداری و اجلال ... المسیحیه و زبدة السلاطین العیسویه ...

خورشید کلاه ... ایوان ... و ... روان ... [illegible]

بیضا

بیضا ضیا ... که نامه ... و مکتوب ... الاعزاز ... مجلس ...

آن خدیو والا ... پادشاهی و ... بر مرکز ... و ... الهی ...

کلک ... و ... وصل ... باعث ... شکفتگی ...

... و ... و نصرت ... بر ... و ... الحقیقه ...

نظر ... و استحقاق آن ... زمان ... و ... بیابند

و در این وقت که این خبر بهجت اثر ... این نوید فرح بخش ...

رسید ... خاطر ... و در طبع اقدس حاصل شده که ... خامه ...

... و صورت اظهار ... نتواند یافت و ... وصول مکتوب گرامی ...

دیوان ... آن ... جهان ... کرده ...

... ناطق ... جلوس ... سلطنت

... مبارک ... ایام جهانداری و جهانبانی ... و ...

انچه ... شده ... گردید ... ایام ...

کارگزاران ... که ... دولت ... که ...

روز ... آمده ... خورشید ... نمودیم

حال بحمد الله تعالی سپهر دولت مهر روشنا بوجود مسعود آن نواب نزهت گشته این معنی بالطبیعه زنگ
زدای کلفت و موجب انبساط راه و رسم الفت گردیده معلوم است که به مقتضای عادت ذات
فرخنده آیات گرامی در هر باب بشیوهٔ اتحاد مرعی و ملحوظ و کشور مودت را از رشحات ابر
لطف و دلجوئی و فتوت محفوظ خواهند داشت و شرحی که مشتمل بر تفویض شغل وکالت آنجا بآن عالیجاه
مدار به دیوان کاتبی بدستور سابق و تزئین و بنا کرده تولیت نوشته بودند از انجاییکه کمر خدمت این
دولت لوازم دولتخواهی را بظهور رسانیده بهمه جهت منظور نظر التفات و عنایات شاهانه میباشد
و در اینوقت که از جانب بکمخ جوابات آن پادشاه والا جاه متجدد به و در انتظار شغل کار خود سرافرازی
یافته است البته زیاده بر سابق در تحصیل اقبال آن دولت خواهم است طریقه مرضیه آنکه همواره سلسله
مراسلات ابواب مودت را مفتوح سازند مراسله که به وزیر اعظم روس نوشته شده جناب
وزارت مآب آبادان شوکت پناه [illegible] ارکان دولت [illegible]
حصن حصین مملکت [illegible] عمدت [illegible] وزیر اعظم رفیع القدر [illegible]
اتحاد و اعلام آنکه مکتوب [illegible] که مشعر بر جلوس میمنت مانوس حضرت [illegible]
برج سلطنت [illegible] اورنگ سروری [illegible]
پادشاه والا جاه [illegible]

بظهور

بظهور رسیده نوشته بودند [illegible] وصول یافت و از این خبر بهجت اثر کمال مسرت و شادمانی
حاصل گشته از آنجا که بحمد الله زمام دولت و سررشتهٔ کفالت آن دولت [illegible] جناب
وزیر صاحب تدبیر [illegible] بهجت بر بهجت افزوده حقیقت اخلاص و دولتخواهی عالی
جاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] رسیده باعث مزید عنایات شاهانه و درباره آن وزارت [illegible]
و در اینوقت که [illegible] سلطنت [illegible] کلاه [illegible]
یافته [illegible] بهره [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] و از و [illegible] و صفا [illegible] مرعی و ملحوظ کرده [illegible]
این [illegible] که متکفل [illegible] دولت [illegible]
شده باشد معلوم است که [illegible] دولتخواهی [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] و [illegible] خواهد رسید و [illegible]
خواهی [illegible] الله [illegible] دولتخواهی [illegible]
[illegible] فصاحت و حسن [illegible] و [illegible] که [illegible]
در [illegible] خلافت [illegible] اعلام [illegible] مراسله که در

طرف الله ایشان و هنوز نوشته نشده حجت کشیش ... هر راه عجیبه و اقبه و جواهر ...
آئینه طلبیده در گنجینه درون و مخزن برون معارف مشحون از فرط اعزاز و اکرام و کمال اشتیاق
رنجیده ... حضور ... رفاه و ابلاغ ... آن ... مشهور ... جناب
... که ... شریفه ... ملاحظه ... که ...
... شده ... زمان ... و ...
داشته ... عقیدت ... بهجت ... علما ...
که ... فاضل ... خصوص ... داد
و ... از جانب ... کردن ...
ما ... ذات ... سعادت ... و ... باب
... از الطاف ... نموده ... نوشته شده
جدا که ... نام ... سپهر ... مسکین ... کلام ... منزل
... عثمان ... عمر ... سعادت ...
... در ... جهال ... نظم ...
... از ... صفحه ... مشهور ...

که

که چون ... دل ... سعادت ... عز ...
... فاطر ... کرامی ... مذهب ...
... حضرت ... وادی ... شرع ...
... که عرض اصل ... از وجود ... جمیل ...
جهان ... عالم ... در عهد خلفای کرام که ... مذهب حنیف ...
واله ... اسلام ... و ... سلاطین
... مسلمین را از ...
... اند در این عهد ... که ...
... خلاف ... آن ... این ...
... اسلام ... اول ... رحمت و آرام
... سلسله ... که ...
... جهان آرای ... اسلام ...
که ... فاطر ... عاجل ... که در عهد سلاطین
صفویه ... خلاف و شبهه ... گشته ...

حیف که بعضی این بیانات نه در ماده الله کما هو حقه از فضل و غش جمیع بقیه یافته به دستور ایام اما این
داروی وقوع بهمین رواج یافته بحمد الله آنچه مکنون ضمیر و منظور خاطر خطیر بود بتائید ایزدی و الطاف ربانی
در ممالک ایران صورت ظهور پذیرفته و اگر چه بعضی از شروط معهوده و امور مسئوله در دولت علیه عثمانی
در حصول رسیده و بعضی دیگر نیز مطلوب و مامول است که انشاء الله تعالی قریب بهمین اتفاقات
آن پادشاه اسلام پناه بر وجه مرغوب بزودی قبول گردد اما در بعضی فروعات دینیه آنچه از فضلاء
سابق افاده کامل گردیده جواب لوامع رفع حجاب شبهه و شکوک از میان گشته و قطع از آن
خدیو اسلام پناه آن است که از دو بار مخالفت مذهب قائل شده و تو از آنچه مابین علماء و علمای کرام این
مجدد داما هر دو روانه این حدود گردند که در محفل حضور آن خیر اندیش علمای این طرف گفتگوی این
مسئله کنند چون استماع اقوال طرفین ضمن مکالمات و مباحثات بیان کرده برای خدمت
گزینی نیز این مقصد سازند به این معنی اصلاح حال مسلمین انسب و بخیریت و بلیغ و تبیین اقرب
بوده باعث این خواهد شد که حقیقت مذهب و صحت رای و عقیده این طرف به سلطان انام ملک العلام
واضح گردد و دولت به فرجام بر این صافی و تمام وضع و تبیان کرده مراسله که به وزیر اعظم نوشته شده
حضرت ارسطو فطرت والا منزلت [illegible] وزارت کبری و [illegible] محفل صدارت عظمی
مشید ارکان دولت علیه عثمانیه و ممهد بساط السلطنة البهیة السلطانیة برازنده دستگاه عالی

دولت و اقبال و فرازنده لوای سپهر فرسای سعادت و اجلال ثانی ارسطو و [illegible]
مشتری منیر و مراقب نظر وزیر اعظم و دستور مکرم علی پاشا دام الله اجلاله ما بعد از گزارش تحیات
مشفقانه و ابلاغ دعوات و اثبات صادقانه منهی رای ملک آرا آنکه در این اوان میمنت
اقتران که خبر ذی قدر تفویض خاتم وزارت عظمی [illegible] و بیان رسید و آوازه
جاه و بلند نامی در [illegible] رسیده موجب انتعاش طبع و انبساط خاطر گردید که زمام اختیار
دولت به چنین [illegible] از صاحب رای در آمده که فرمان عام بذکر مدایح
و مناقب [illegible] و خیرخواهی و صلاح اندیشی جناب مجده اشرف علام جهانیان و مجموع
عالمیان بیان شد چون در این وقت [illegible] اشرف همایون اعلیحضرت قدر قدرت [illegible]
ظل الهی روحی فداه [illegible] خاتم [illegible] و بانواع [illegible] کرام [illegible] مجموع
سمع شریف خواهد شد [illegible] در باره خلافت مذهب [illegible] حضور این [illegible] و
رابطه [illegible] لهذا [illegible] نگارش این مکتوب [illegible] در مراسم [illegible] اللهم
دست [illegible] لوازم استعداد [illegible] مبارک [illegible] بوده انوار عنایات
باری و مسرت [illegible] بلطف [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشند مراسله که از طرف نصرالله میرزا به وزیر اعظم خواندگار روم نوشته شده

جناب وزارت مآب معالی نصاب ابهت و جلالت انتساب ذو الرئاسة والشهامت کامیاب بوزارت عظمی

قدر اصلو القاب دستور اعظم و صدر افخم وسیله نظام مملکت الدولة العلیة العثمانیة و قوام السلطنة

البهیة الخاقانیة علی پاشا وزیر اعظم ادام الله تعالی اجلاله را بعد از ابلاغ دعای مشفقانه و اظهار

انکه نامه مشکین ختامه ایشان که از طرف قرین الشرف اعلیحضرت شاه ظل الله خلد الله ملکه و سلطانه

بیان درباره خلاف مذهب ارسال شده بود با خلاصه نامچه [illegible] که جناب والی اعظم

ممالک ایران [illegible] خان حاضر نوشته بودند در جایی که این نیاز مند درگاه اله در رفع [illegible]

مشرف شده و تقبیل بساط کردن سمات اعلیحضرت قدر قدرت ظل الله ولی النعم شاه بابام خلد الله

ملکه گشته بوکالت دولت علیه در [illegible] افزون بوده [illegible] اثر [illegible] مشعر

مرتب شدن نامه [illegible] از رسول [illegible] اعلان شده بود از ابتدای اسلام

اختلاف در فروع بهم رسیده بود و بعد از آن در اصول واقع و [illegible] زمان در اصول [illegible]

و در فروع مذاهب اربعه را اختیار کرده اند لیکن در معاملات تقلید قول مذاهب [illegible]

و مذاهب اربعه شده علما [illegible] که در نامه همایون [illegible] بکمال [illegible]

مصروف با اصلاح حال اهل اسلام و دفع فتنه و فساد از میانه فرقه امت [illegible] شده

[illegible] موجب است که اعظم علمای [illegible] خاص و عام لازم است [illegible] جناب

مرتبت

سرشت جم جاه [illegible] خجسته [illegible] الهام [illegible] بود که چون [illegible] شرف

[illegible] حرکات [illegible] و انصاف آن قدر بر همه کس مجهول ساخته بود که [illegible] زبان

فهم صدق [illegible] جاری گشته آنچه نوشته اند [illegible] قول اعلیحضرت ولی النعم [illegible] آن

علما و [illegible] که در [illegible] بکمال کرامت و فطانت اشتهار دارند

و [illegible] یک [illegible] بود که [illegible] مذاهب اربعه [illegible] در اصول [illegible]

این مذهب جعفری هم با مذاهب اربعه در اصول متحد بود و اختلاف در فروع [illegible] نقض

و نقض [illegible] چنانکه [illegible] اصحاب مذاهب اربعه با فروعات [illegible]

مذاهب [illegible] و مصاحب [illegible]

ما بین فتنه و آشوب [illegible] همین جهت اعلیحضرت

ولی النعم از [illegible] ایران [illegible] ترک [illegible] کرده [illegible] خلاف [illegible] شده

قائل شده اند چنانچه بالفعل در نماز خطبه [illegible] شاه ایران و [illegible] ممالک محروسه

[illegible] کرده [illegible] وضع [illegible]

که در عهد [illegible] رجال [illegible] ائمه اربعه را [illegible] مرتبت [illegible]

بود [illegible] ایران [illegible] خلفای [illegible] از [illegible]

چون طریق حضرت امام جعفر صادق که ذریهٔ رسول اکرم و ممدوح و مقبول کافهٔ امم است
بنا بر آنکه اول و شروع و اولی بالقبول بوده مقلدان آن طریقه گشته‌اند خود بالخفا و بعد که هر گاه سلاطین [illegible]
[illegible] مصلحت بنا را بر چهار مذهب نهاده‌اند که گذشت و در این ایام که مادهٔ نزاع شده و اولی است
و سزاوار سلاطین و وزرا و اشراف و کتابیس جمیع و شرایع شده به وصف قدرت و شوکت که بار دیگر
[illegible] قرار ندادند به امل خود [illegible] که تقدیم و قبول مذهب [illegible]
شده در [illegible] التکلیف [illegible] ایران [illegible] مذاهب [illegible] که برین [illegible]
و مراتب این گروه [illegible] مشتهر بود [illegible] همان طریقت [illegible] مذهب جعفری [illegible]
[illegible] این خواهد گذشت [illegible] هر گاه [illegible] این مشکل [illegible] نزاع [illegible]
و نزاع باشد نتوانند کرد [illegible] اعلام سازند و الا [illegible]
حضرات علما [illegible] صدق [illegible]
[illegible] که در رسل قبل اعلام [illegible]
عازم آن حدود [illegible] به وفق [illegible] طریقت [illegible] خواهد [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] اعلام آنکه [illegible] از جانب [illegible] جواب اعلیحضرت [illegible] ظل اللهی [illegible]
[illegible] همایون [illegible] اعلام اقدام [illegible] انشاءالله

در

در حوالی [illegible] شاهان [illegible] گشته [illegible] خواهد شد
و این [illegible] از [illegible] رکاب همایون خواهد شد چون [illegible]
[illegible] منظور و مطلوب و [illegible]
[illegible] که [illegible] ملکوت
[illegible] التکلیف [illegible] خواهد شد
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] صواب خواهد بود در رسالهٔ که در جواب [illegible]
[illegible] نوشته شده جناب وزارت مآب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
نظام بخش [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] نوشته [illegible]
[illegible] همایون [illegible]
[illegible] حاصل گشته [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible]

مرعوب نکرده بود و در برابر این بی‌هیچ شبهه و وجوه واقعه افاضه دلیل و برهان اثبات آن جواب
بر وفق سؤال نداده‌اند و در دیگر در آمده‌اند و حرف حق در نظر جوهرشناسان گشته‌اند که اعراب
از زنده که وزنه اقتراح قسم قبول و زبور گران بهای از در باب عدول بوده باشد چون امنای آن دولت
ابد پیوند جز این معنی ندارند بنحوی که بر این اعلام شده و بر وفق حضرت شاه بهم جهان ایشان
و عزم قریب دارد و استقرار بین ایشان نیز است ارسالا یحکم تفویض رتبه خواهند گشت چون این باب
تکلیف منعقد فرو ابد صورت استحکام اساس یافت و روش مرضی خاطر حقیقت پرواز است بود صورت
گفتگو لازم بمطلب اتفاق داده اولا و ثانیا بایست که است ارسالا باستقبال مرکب همایون خواهد کرد
هر نوع آنچه خواهد مادون گفتگو پیش شده و پایداری و انفار روانه نمایند که در اردوی همایون
مقالات و محاکمات شود نه آنکه آن هر نوع ماده آن وقت در اردو مستقر از بیان عار باشند بلکه ایمان
قرار آن دانسته باشند که این طرف آنچه در رسم مناورات و مجابات کرده جواب ایشان
بیرون نه نحوی که شده بهم از بیان مادر مستقیم اصلاح شده‌اند است آن ارسالا ماه اول الطریق
اسلم برابر جلوس باید دید بنا که امنای آن هر نوع از آن وقت به سر نه نموده شود اصلاح پسندیده و صلاح
ندانند اعلام دارند که این خدمت از این طرف بعمل آمده هر نوع از این در باب کیوان مدار ارشاد شود
و بعد از آنکه آنچه ولی از زنگ غرض صاف و در باب حسن روش سلاطین ... یافته بر ... اتفاق

باشد

متوفی
باشد آنچه هر نوع بر وجه مبلغ بحصول خواهد شد هفته بعد نوشته چنانچه چند نامه از طرفین است
نگارش رفته و امور که فیما بین بوسایط کلک معجز رقم گزارش یافته بود از آن مکاتیب در بیان
مضبوط و مرجوع گشته و خواهد بود و دوستی چنانکه از جانب کرام در جواب ابلاغ یافته ملکی این مطلب اتفاق
و با حصول عبور سلطان خواهد بود در رقم که از زبان ما دوستی بوزیر اعظم علی پاشا قلمی شده از این
وجهات و ترتیبات پیشنهاد خدمت ایشان و قواعد دستگاه و نوعیت ارفعیت و ترک دولت و ابهت
انتساب و وزیر صاحب تدبیر معالی رای و مشیر سخن سنج آرای لطف و کرم ارکان دولت و انوار الاکرام و قدوة
الاکرام الفخام مؤسس اساس الدولة العلیة العثمانیة مشید مبانی السلطنة البهیة الخاقانیة نظام العالم بر
امور جمهور امم صدر اعظم و دستور اکرم علی پاشا وزیر اعظم معظم حال جوهرات ...
منتقلات عالی هنر و سابق گشته و دانند که منظومات قرار داد جانبین جهد اسلام ...
ابد مدت جو بنده به عادت وزیر محترم بی لطف ایشان و الا آنچه که اراده ... ابواب اتفاق
باین مدت معهود اتحاد و صلاح اندیشی خدمت گذاری بین الدولتین گشته از این رهگذر اندیشه
حاجات ... نباشد اعلام و جهت آن امر را بکار گذاران دولت علیه عثمانیه حاصل نمودیم
که بهر نحو که منظور نظر رضای خاطر ایشان بوده باشد از انفراد رسل آیه و رایت لطف شرح نامه
که از جانب نواب ... جاه وزیر مشار الیه تحریر یافته بوضوح پیوست که ... یاران طرفین منظور

نظر اجابت منظور و مرضی طبع اقدس ضرغام نشان ندوکت خورشید اثر است از آنجا که اعلیحضرت
دارا دربان سکندر حکمت در عنفوان اوان اسباب سحاب فشان بوده قدر رایات جهانداری صاحب
آیات خلافت اشتهار یاری حامی بیضه دین و قت و حافظ حوزه ملک و دولت سلطان البرین
و خاقان البحرین ما تا سکندر و الغ بیان حادم الحرمین الشریفین پادشاه ظل اله و خلیفه اسلام پناه
لازالت دولته نواب همایون ما را فرموده اند بزرگ جاه باشد و استرضای خاطر خطیر شاه نظم آن حضرت
بر ذمت همت اقدس که خود را برادر کهتر می دانیم لختم و لازم و دوستی و اتحاد در میانه این دو دولت
ابد بنیان بر عالمیان جلوه ظهور دارد بنحوی که سمت نگارش و صورت گزارش یافته بود امر عالی
شرف نفاذ یافت که حکام سرحد و سنجق بیگان این طرف نیز ضابطه مذکور را بجا آورده لیکن
[illegible]
که مطرح اشعه انوار عنایات سلطانی و مهبط انوار مکرمت و مرحمت [illegible] رتبه وزارت
عظمی [illegible] نظم مراسم [illegible] و آگاهی و کمال صلاح اندیشی [illegible] که آن عالیجاه را
بجمول [illegible] منصب جلیل القدر بوده [illegible]
شمول [illegible] باشد [illegible] که تفقدات خاطر خطیر [illegible] خود
الثانیه [illegible] کرده حاجات و مدعیات که در آن [illegible] داشته باشد [illegible]

و از در مرحله که بجا دو شده و [illegible] شرایف دعوات و آیات صداقت ابین
و تحف تحیات طیبات که [illegible] از طرف و خاطر عقیدت و نیاز [illegible]
و تحفه [illegible] حضرت [illegible] خورشید احتجاب [illegible]
سلطنت و [illegible] در بیان غلغلت [illegible] پادشاهی و [illegible]
دیده [illegible] عقل و فرهنگ و [illegible]
[illegible] و [illegible] عفت
[illegible] خلد الله ظلال سلطنته [illegible]
کنش و گزارش [illegible] اندیشی [illegible] رای عالم آرا [illegible]
فلک [illegible] که [illegible] که عالیجاه [illegible] میرزا احمد ابراهیم [illegible]
رسیده و در استحکام بنیان [illegible] گردیده و آن [illegible] حضرت [illegible]
هر مصالحه [illegible] اهتمام عالیجاه [illegible] بوده بود در مرحله که [illegible]
طرایف دعوات و آیات [illegible] لطایف تسلیمات زاکیات که [illegible]
دل [illegible] زبان [illegible] رسیده [illegible]
اعلا شریف و تحفه [illegible] حضرت [illegible] آن [illegible]

فروزنده مشعل پادشاهی فروزنده رایت گیتی ستانی اعنی اعلیحضرت سلیمان مکان گوهر
صدف دودمان رفیع الشان گورکانیه شاه جهان پادشاه همایون شوکت خسرو و قدر ولی الشیخ
سپهر سلطنت و دارا شکوه فیروز بخت خدیو کامکار شهنشاه حضرت المخصوص بعواطف
الملک المنان و المؤید بتائیدات الله ابو المظفر محمد شاه خلد الله ملکه و مملکته نصفه شهر ربیع الاول
شریف سنه در که قبل از این در سال که در مستقر اصفهان متصرف افغانان بود
ابو الخیر ابوالفتح و در خصوص تنبیه افغانان بد مآل فتنه ایشان که سعی در پیشرفت کار ایران مصدر
اوزار ناشایسته شده اند مکتوب به هر دو علی مردان خان شاملو بعد از آن میرزا محمد علی خان مشارالیه پادشاه
زمان اعلام شده بود که کسی تعیین نماید که بعد از ورود رایات منصوره با آن حدود و راه
قراولی باشند و اراده و در مکتوب شریف که از حضور پر نور مکتوب ایشان شرف الهامی
شده بود مندرج ساخته بودند که بنحوی در ایران خان کشمیر و آن باب ما بکنه اگر آن حضرت
بعمل آید باعث از آن این نیاز مند در دیگر به حسب اقتضای تعهدات آنحضرت عازم قندهار و کابل
بگرداند که آن مراد الهی بکرات مأمور و تفحص سفارت شد در عالم مراد اینست
و نشانها با ایلچی مزبور رسید که در عین او اسکات سعادت بیشتر بمنصب فی الله بوصول آن حضرت رسانید
و حال چهار ده ماه است که ایلچی مزبور رفته و کار قندهار حل شده اثری از تعهدات مزبور نظهور

برسیده و قطع نظر از آن ایلچی را در مکتوب متوقف و بر خلاف مدلول فاتحه فتحنامه که فیها
با حسن منها اورده ما در رساله جواب مکتوب که از کلاتر وسنی علی ورد ز بهادر سلطان موقوف
سنبل بر دو نهادن و تنزلش بعمل در آمد حاصله مطلب اینکه این نیاز مندی در لاه الدین بر
هر جهت سوال از جانب راه و رسم مروت و پاسداری نوامیس محبت از مراسم دیگر مطمح نظر بود
و ترقی در ملک و مملکت آنحضرت که انتها ابد بر آن دودمان پاینده و خلد باد نشیم اودت
روز افزون ایشان را در عالم یگانگی از خواهش الکاینشم یکجا رضا را منحبث در رابطه دوستانه
و تأکید مراتب عرائض و جوار و محبت پاس بکمال ظاهر فیما بین خود و ایران منظور داشت
و در بصورت مقتضا مقام این بود که آنطرف قرین الشرف نیز این رویه مرعی داشته باشند مع ذلک
خلاف مأمول بوجوه متوقعه از جانب سریف الظهور نرسید هر گاه وافیا آن پادشاه جمجاه
جاه باقتضای ذکا و جهان پرور و فطرت خداداد بکشف این طریقه اعتنا نموده و ظهور المقصود
چنانچه نظر بسبقه بعضی از کارگذاران آن دولت والا کوه که در فراغ دولت و عمل کلی باقتضای
کرمی کار خود را در اینقدر متهر و تصرف در برهم زدن امکان دادند که در شن تراوه را در
هیچ باب مضایقه نخواهد بود و ایلچی مزبور دل رخصت انصراف ارزانی داده علام جلگی مراتب خط
روشن ضمیر را قرین بهجت و نشاط فرمایند تا آنچه الکاشته ملک در سلک شده باشد

بوجه وقوع ابتهاج نامه که در حضور فتح هندوستان بجهت نادرشاه نوشته و انه بو تمام الملک من آثار

واسع علیم جواهر زواهر آئینه طبیعه ولآلی متلألی اودیه قدسیه را که در خاطره و بها بار زکینی آفتاب

و گوهر شب چراغ ماه جهانتاب برابرند در صفوه صفحه چهار چرخ فیروزه گون هم سری نمیدارد از کون

و درون و گنجینه دل صادق مودت بهم بیمرتبت مثال گنجینه مجلس حضرت تمثال اعلی

حضرت فلک رتبت کیوان مهابت مشتری سعادت که پا بر جای جهان عز و تمکین در پای

محیط علم و بسیط زمین چون سپهر جهانوردی و جهانبانی خورشید عالم افروز اوج خلافت و کامرانی

خسرو ملک پرور عدالت توام خدیو فلک قدر انجم حشم سرور گردون فر مهر فسر داور دوران

سکندر در شهر یار کشورستان ... پادشاه ظل الله اسلام پناه داور دادگر

عدل آگاه اعظم سلاطین جهان افخم خواقین دوران ناصر الاسلام والمسلمین قامع الکفره و

المشرکین خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین السلطان الغازی

محمود خان ابن سلطان مصطفی خان ... خلافته العظمی ... ذاته و ... السلطنة الکبری

بجوامع انوار صفاته ساخته مرلوح محبت بنگاره که قبل از این کیفیت تمهیدات حضرات محمدشاه

والا جاه هندوستان در باب افاغنه و ... قندهار و ... آن طلعت عمده ... و ...

آن ایلچی اجبر را که از قندهار رفته بود بر خلاف ادب و قانون ...

از

از خارج بو ... الحاصل پیش گاه ... قندهار رسیده خواهد بود و از ان که

سفرات ... بوده باعث آنچه ... هندوستان گردید پادشاه

والا جاه ... از ... بلاد ... جمع آورده ... تمام ...

... جهان آباد حرکت و در ... شاه جهان آباد ...

... ترتیب داده بعزم جنگ توقف و ... در ...

اقبال که ... که این ... اقبال ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ... ترجمه نامه که میرزا ... نوشته

... ... سعادت و ... ... الطاف ازلی ...

... ...

... ...

[illegible]

نقش پذیر صحیفهٔ اظهار و اعلام می‌گرداند که دوات را از خامهٔ تنگ حیرت ورد زبان
و قلم را در سیاهی‌های حیرت در گل کدورت و حرمان است که بدین زبان کدام حوصله گنجد
اند و ادا را که از استماع و نغمه یادگار زحمت و مغفرت آیات علیا والاسلام مرد الهی
پرستان استشفا یافته بعوض شمع و بیان در اوراد سبحانه الذی شمع جو پس از وزیدن صرصر
این چه کدورت است چنان خاموش و منطق گردید که با مداد هم توان بشمع احوال آن
پرداخت تا به پس ارباب مصائب چه رسد حقا که نظر بر تغیر حال این ورطه و غایت اندوه
این حادثه چشم و گوش دو توقع عزا پس از آن طرف دارد و از آنجا که حقیقت بیان جوهر نفیس الامر
است و آن آنست که زبدهٔ عالم باقی دانسته‌اند و روح پاک را از کدورت این خاکدان تیره ترک دل
و بدل مکان نسب نیز تبیین کرد آن پرسش سعادت می‌نواز وقوع این واقعه بابلیه و مصیبه تالمه الالباب
دل شکستگان عالم صورت خاطر حقیقت متأثر را در شکنجه تاب نداشته‌اند زر آن انجمن تسلیم و رضا
بیاسایند مرتب شد پس آن [حق تعالی] تکه دار جوار رحمت است تا باد و نایب خاطر عمر رضوان و عنبر
مرحوم و مغفور رحمه به دودمان سعادت و نجابت را روضهٔ ریاض رضوان گرداند و اگر چه اظهار مصیبت
باعث گریه و سوز و عادت و کدورت است اما نظر بضوابط عالم بشریت و مقتضیات اسم خلقت
و سعادت گریز این چند کلمه از ستم گونه قلم داده و رضا رضای آن تا اظهار انتمی صادرت

شود

بنا به که امروز آن خلف الصدق دودمان سیادت و اقبال دوستان صبر را از خود رها خود
دانسته تعمیم کربه و اله مغفور را مرحی و منظور روا با فتاح ابواب مکاتبات و ارجاع خدمات
اتحاد ایات محزون و سه ارمغان بوده باشند

برادر بنده بجاه سیادت و نجابت و بزرگ و درس و پیشوان
فرو پس ز امان نظارت و نقابت و جمعیت و مکرمت و والا متواری از آثار تربیت
و آب باری سحاب مرد رفیق حضرت باری سبز و ریان و همیشه صفوت کاه فرق نظام
درس مکرم گشته‌اند دودمان سیادت و نجابت و وراثت و خلاصه خاندان نقابت و مجدت و مکرمت
سوز دواک و حسن و رنه داد طبیعت مطلع الشمس انوار تعلقات نامتناهی و مظهر آثار
فضایل و کمالات صوری و معنوی بوده و فیوضات انفس حقایق پس فضایل اقتباس روزگار
ارادت گشت مولا رشد اثر با کمال رشد ریاض فضل و کمال تبیین گشته ملک جنبش سواد
مسکین خد و خال که هر چون حقایق پرسش و دیکی که راز بنا و در دل پیش برای خلقت
و آشنا را و دانا بود در گذشتم بر الان بیشم در رو پیش محض از حیث ذات و پس صفات
آن عزیز مصر بود و رسید دیده مترصد را منور ره و انجمن تو دو را معطر کرد بنده معانی قریب شوق
و خواهش که نیابت عطف که وصل و هر دو پیش با یافته و پیش کاه سوءت مراحل الله تعالی لپسند و کرد

ابن قسم نموده الفاظ سجیه و عبارات عذوبه منشئه وجوه که شگوفه احباب رقعه رقعه ارزد بروزه صحایف ابکار زنان فسح الله

بلند نکاه الحاد و اعلام خوابیده اخلاص قطره آید نام و رسش جیبی راه انجمن کام کرد نمایان آن ظهور

این مراتب را به اشراقات انوار ضمیر حقایق بین پر حواله نموده جز این شعر را انجام الحال کوتر ببارآورد که در ترجمه

هر وقت و هر جا در طی هر دو باطن از خود و بیخود دانسته متر قدر جامع صفات رافت آیات مسیحا باشد

زیاده الحاله و الخاطب بجز گرامی ارزانی

هر رشته گلزار احبه جا برا آمال را مانده و مرغزار فرخنده آثار سیادت گلزار ذوفنون

سخن و نکته دانان از فیض نقاط سحاب مدار اکثر جهات نشایین زدانی نظارت پذیر طراوت اندوز بوده

ب طراز آرای انجمن صحت و عافیت و خوشی و احباب ما باشند لوازم چهره آرای عروس مواد مطالبات

و مژده نعمات و پرده کشای شواهد شوق و خواهش مندی بسط افزای ادراک حضور پر نور اکثر جهت

آیات نگاریش مهر صحیفه خلق قسمت این مراسلات ایاتی میکرد انده که در بسته مدت طرز رجب آغاز که نامه

کش ای سکینه غزال خانه کو درین فضای دلکش کم بینه نه محبوب بفیض دلالات دستگاه نتیجه اسلاح

بتیغ امل عیل سمت بود و در رسل یافته بوده رب جنگه و بابچه تعظیم سعادت و برگزیده الطلاب

خوشی و بهجت بود محفل پرسش و دو داده انجمن و بلکه و تهنیه در این مدت طه و احباب عظم اوراکه

و عبرانه و دکر در بنده شبنم صحت و وجود عاقبت محمود که از نمودار این محبه و جمیت در کجه سلام سلام بشگفته نمود

شد نزهت و در بساط را مسطر کردانیده شوق فداد از ده محبت فرید بنیاد شده حال است که

اگر چه حرم بود شکایت نقاب احتجاب بر چهره شد هر دل پذیر صحبت صوری دو داشته اما حلوت

گاه خاطر و باطن و دو سو لطف لطفه از فیض حضور خاما نه بوده و گواه بود و اگر چه سلسله ملاقات

و مراسلات ظاهر را برافع ضروری انقطاع یافته لیکن علاقه الفت معنوی و رابطه محبت انقطاع

نیافته و نمی تواند یافت از آنجا که حقیقت این معانی صدق بیانی در جنب صفای مرآت

مصفای دلهای یکتا شکاف تمام وظهور مدام کلام نخواهد داشت همان بهتر که آیینه صاف

و مراسلات زنگ زدای تکلفات رسمیه نمود انبساط هر نقش دل پذیر صحیفه اظهار نگار

که در ریاض خواهش و رستاخیز از قطرات سحاب فیض علم منشأن عطار و شمیم سیراب دلربایانه

یا اندازه شوق و خجسته از آرزو و سیراب و کامیاب داشته با فتح ابواب مکاتبات

و مراسلات و رستاخیز در جامع جهات و مرجوعات به تکلف راه آمده و شدنش طور

احباب طراز چهره نمای گشوده باشند زیاده وجه الخطاب را مدح جواب مراسله که بجوانب

منش کرده بود هموار همیشه بهر مراتب زبان چمن پیرای حدیقه سعادت و نیابت و یگانگی

و کمالات بوده انجمن خیال جلوه گاه شد هر مرزبان طلعت سعادت زنگ و مجموعه فیض

پذیر مسرور و آثار خوشی و احباب طور شد و ما بار رشته شوق و خواهش مندی خاطر جهت نگر

از آن
ازان سمت شرف صدور یافت و رابطهٔ آشنائی محکم‌تر است که به بعد مکان و مسافت‌ها
انقطاع‌پذیر نتواند شد و در این اوقات که جواب صوری واقع است لحظه‌ای از خاطر فراموش
بوده‌ایم از آن حضور رباطی و صحبت معنوی بوده است بسیار گفته‌اند که به کلک بیان عرض از بیرون نگذ
کرده است رباطی نه بود شمه‌ای از این خاطر محبت ذخایر کرده به کدام کلک بیان که دست رسی تحقیق
جواهر منظوم و لآلی منثور داشت عجب که بمفتاح قلم قفل گشای گنجینهٔ اسرار گشته عقده‌ها
در سلک [illegible] نگار در رسائل و مکاتبات صحبت معنوی از آن جانب معنوی نگردیده بود
باب حال پرسی خاطر پریشان گرداند [illegible] احوال حضرت اشتمال مشتمل است رباعی
آشنائی راز فایده بیان کرده طراوت پذیرد جهات و رجوعات که بوده باشد بانجمه
در جانب [illegible] آورده باشند در رسالهٔ [illegible] نوشته شده هوره [illegible]
مسیحائی و سرور بانظر فلاطونی باشراقات انوار [illegible] ذات ستوده صفات والا درجات
و در جوار سعود بهجت آیات میمون برکات [illegible] زبان سموکان علیهم الرحمان
[illegible] البتر و الاشتیاق [illegible] عشق الالقتاب [illegible] مطالع [illegible] القطر [illegible]
برفیع المنزلة [illegible] المرتبه [illegible] الرحمان [illegible] حضرت العلیه [illegible]
دوام عزت و معالی [illegible] مستقیم [illegible] عقیدت [illegible]

انجمن

انجمن آرای فرخنده محفل حشمت و جلالت رفعت و مکرمت [illegible] باشند
بعد از طی قانون دعاگوئی محامد طرازی و انطباع رسم نیازمندی و تحیت پردازی که رویه
خاص دلبستگان سلسلهٔ اخلاص است نگارش پذیر صحیفهٔ مخالصت عنوان مصادف زمان
میگرداند که کیفیت شوق باطن خلوص مواطن و حقیقت درجات آرزومندی خاطر عقیدت
ذخایر و فیض اندوزی ادراک حضور کیمیا ظهور موفور الحبور بالطف خامهٔ فصاحت بیان شکسته
زبان بدیهیان تقریر و تحریر نمی‌تواند گردید از اینجا که سایهٔ ضمیر منیر جهت تنویر از روی مکاتبات فیض
مخالصت و مواصلت آراسته و داد بنیاد یکرنگی و درجات شوق و اخلاص مندی آگاه است
از ارتکاب اطناب تصدیع افزای خاطر دانش ذخایر نگردید [illegible]
[illegible] نوشته شده [illegible] چون
جان بود [illegible] عنوان بود [illegible] که دست خود آرایش فاتحه از نام خدا
بازپس [illegible] چاره [illegible] در جلالت
لوح دل از نقش غلط پاک کن [illegible] ذره که کیر روجود بر درادش فلک [illegible]
ابتدای [illegible] حمد و سپاس مالک الملک است که کوس لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
در عرصهٔ جهان بلند آوازه و اقتباس [illegible] فتح و ظفر [illegible] که [illegible] الملک

السموات والارض را در دستگاه آفرینش ان برافراخته و منشور بار ارتفاع سلطنت و جهانداری پادشاهان

روی زمین را بطغرای غرای تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء گردانیده و صمصام خونآشام فرمان

دهان خونآشام را با برنقش تعز من تشاء و بجوهر جهانگیری آراسته و اعلام نصرت نشان جام گران

پاسبان ایام را بطراز صدق سیاق تذل من تشاء بر طاق مذلت و خواری نگونسار انداخته تعالی

زهی جل شانه که خداوندش خداوندان خداوند خداوندی که عالم نام از او یافت فلک

همیشه زمین آرام از او یافت بلندی جنبش و پست و بلندی به پیشانی افکن هر خود پسندی

بیت المعمور سپاس الهی از آن برتر است که منجنیق پرواز بال مرد سلیم نظم و نثر ما مدارج

آن تواند رسید و به بیت ساری کنند لفظ و معنی بر شرف غرف آن راه تواند یافت نظم

ای درک به هوی ترزا ناز غمی نظر بند پر درزه نکند نور از این چو بال بگرد جنت ازرع

نوز مرغ بال بگرد جنت و درود نامعدود و صلوات و سلام متواتر الورود تحفه درگاه و نثار

بارگاه و برباقیه حرم قاب قوسین او ادنی که تازه غنچه سبحان الذی اسری تکلم و مارایت

الا رحمة للعالمین ملتکم ... بنیاد و ادم ... محمد

بر فرق ... عنوان صحیفه الهی سر ... ان ... آخرین فصل

خورشید ... صبح اول آن ... جز ... واد ... خاتم ...

سکان

سکان و اصحاب و خاصان او و هر یک چون سپهر امانت و در صدف کرامت حضرت ماجد

دره الی انه فاتح ابواب انا مدینة العلم و علی بابها غالب کل غالب و مطلوب کل طالب

مظهر العجایب و مظهر الغرایب علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین و امام المتقین صلوات الله

علیه و علیهم اجمعین نظم بنی و علی هر دو چون فرقدین جدا از هم و باهم استوار زیک

قبضه طاهر دو شمشیر دین دو شاخه برون رست زیک بیخ و بن جدا لیک جانشان ز هم اندکی

و لیکن ... باهم یکی مدایح نعوت حضرت مصطفوی و منقبت جناب مرتضوی

از آن مستغنی است که به رقم اوراق لفظ و ظرف معنی با اتصال آن رسیده ... تواند

تواند رسید لهذا از حمد و ثنای ملک علام و نعت درود و تحیات امام و امام همام عذار

مدعا از جلوه خفا جلوه ... و بگو نه از ضمیر منیر جهت بر اعلیحضرت ... گب

فیاض نفس بر ... که سنجان صاحب ... در ... حقیقت ...

در ... حجاب ... بر ... که ... جهان و آغاز ... خاتم ...

این عالم بر ظلمت را ... مع ... کرده ... که هر فرد ... فضا و ...

در ... خیر ... تکمیل ... ...

در ... که ... ... انواع ... گشته

چنان است . اینک این چوغ پر که که برزبر ورد وکه بزیر یکی را برآرد به هنگام نثر

یکی را گوید زهی سحر سخنی بعضی از آنکه و فد تقاعد آمد روزگار و نقصان لطف فلک بجز آن که در عین

از اعصار سلاطین مالک و خواقین نامدار روی داده هم چنان است که گوش زمانه چه بار فلک

افتاده رشده **در صفتی که بر مراب در خصوص دجله بغداد نوشته شده** خوش لطافت به تمامی در ساحل

اجلال آن نوزده بیت این دولت جمل از زمان صاحب فیض لایزال سرسبز و شاداب گرداند

گلشن خاطر او خرم باد گمان سبزت بنفشه تمام باد بنداند که آب روی کدام لفظ و معنی

و دشت صرف از فضل و کمال باغ رنگین یاسمن خاطر عرض باید قلم نظر از مبالغات

شاعرانه و اغراقات مستانه غریب حالی روی داده و صحن باغ که در خوش عبرت چلیپایی

بود نو شکر جاشده و چه بسا رایگه آب در تک دجله بغداد دارد هم نشر بیگانه داده گشت

رنگ چشم من از شرح تنبیه مصداق قطع امواج بود در ذایقه لذت لسان این نقطه خواب

فوات یافته و مأکول بیان صافی صادق که رسیده و بر روی آب می گشته اند است آن للاهر والی

فاش گشته اند بجز آن را آتم الرموز وفاکم من تو من بتیم نازم که از نوجایمن که بر روی سفید ابل

الحنت نمای این عرصه بود در عنوان رنگ براتم و دهر وکه باب قدم این زمین است رب

چه بارکاب افتاده چند رشت از جمله گفته نقشه در خشت کرم وگشته و لاله لاله از سوز

جگر

چاک گریبان زغنچه از چشم بلبل چهره برخاک نوده بوسن ز ناب جان زبان بیرون کرده

نوزده از خشک لبی زبان بکام کشیده و نای خشک شده و غرة الفواد نای در غنچه نو کشته

و در بخت لاله به از با آب روی ای بی دیده و آلوده بود ما از تشنگی به پای عشق در دامان گرفته بخشم

سنبل فام جلس بوده و از میان یمن الصباح آفتاب آتش جسته دیب از آتش درون و لیلی شده

از چاه و زمین سیم غنچه بادام آنکه طلبیده و شتکوها این همه پاک دامن در زر پوشیده پیدا نیافته اند باز

خشک غراب بر بستان چشم مرا بعد که از رشحات التفات آن سحاب کرامت و دریای احسان

آب رفته به جوی باز آمده و مدیحه سرو زمین از سلسله ملک عالم آب این گل عذار برین دست نم

بزم فسرده شود **بیت** ترکیب نی بزم پرشو دریش دهد جام با باد جان ملک شعر فن

نا لاله در گلزار عمر بستی واول داده تو حفیظ و ناصر و نیفراید

پیشیم بهارستان حدایق و گلشن باد و رشته فیض انجمن افروز ابد فروغ الفاظ و معانی لطف العرف

ابد را دائش ارجحیت ضمیر شکسته فروغ گلش دیده و شعر رنگ عشق نه مروت شمامه ارد شکسته

ابواب فتوحات الهی بر چهره اوان کامرانی باز و درها در صدایف باعجاز در اشتر رزبره و فیض ابد

ساغر زمانه را داشته بزم مجلس را بالطف عمیم و محفل یکدلی را غالیه سنیم کرد انیده آنچه در باب نقشه گردد

یاد است و عنوان است دعای آنکه زمان زرخانه مطلب نگاشته و بر مرجب مدار ضمیر

ندر نشین کرده اند ازین نبات بوقع مردم نشین هستی با بر آب روان عمر گذران نهاده اند و

رفراد سر جودات و رقائق حکمیات را بمعانی عام در کمال و انفعال داده هرگاه بنظر تحقیق دیده

تامل ملاحظه کرده شود این امور نکرده [illegible] در کارخانه حکمت بالغه مصلحت سنج امور علی الخصوص

محض صواب و صلاح چه نکر بیان الکمام اشجار [illegible] بهاری چاک نکرده و دانه [illegible] ربیع

عزت بیان چمن [illegible] خارستان و [illegible] شکوفه را اکلیل [illegible] بر سر [illegible]

و سبزه را از خاک برخواسته نمی شود [illegible] النفس گرامی پیداست که گرده وجود بنسیم

حوادثات فنا پاش و شوق [illegible] که بر رشته با بقا و با ثبات در خنه شده متحقق می گردد

در این معنی [illegible] که در حالت وقوع این قسم امر [illegible]

تبسم در [illegible] اضطراب [illegible] که کل [illegible] زنگ [illegible]

انده [illegible] حضرت [illegible] جان [illegible] نماینده [illegible]

حجاب [illegible] مرادات [illegible] خواهش [illegible] حاصل [illegible] بزرگ [illegible]

شکفته و [illegible] در صفت کل [illegible] خزان [illegible] برگ ریز

[illegible] قران [illegible] گل [illegible] خشک [illegible] می کند [illegible] قران [illegible]

گلگشت [illegible] بچون می کند [illegible] که [illegible]

گریبان خرامش چون حسن بکمر عارضان از کسوت زعفرانی سر بر آورده و نشاط بهر بیع [illegible]

خریف [illegible] و اگر بتحقیق [illegible] در موسم خزان [illegible] کرده [illegible]

معاینه می بیند که بر [illegible] نرگس کسوت زرفشان پوشیده و سبزپوشان اشجار بلباس الوان جلوه

نموده اند از آنرو نرگس شوخ چشم نیز تماشای سراپای ایشان [illegible] کرده و از طراوت [illegible]

بهارش [illegible] غیرت در دل [illegible] افزون [illegible] تاج خروس [illegible]

[illegible] که در [illegible] بچه عجب [illegible]

[illegible] نرگس [illegible] خواب

[illegible] رنگ [illegible] چون حسن لیلی و عشق مجنون [illegible]

[illegible] گل [illegible]

[illegible] برگ [illegible]

قران [illegible] بهاری [illegible]

[illegible] گردیده و

[illegible] گوشه [illegible]

[illegible] لطف [illegible] برگ [illegible]

واسمان پرست و پلنگ کرده و نور آفتاب و شب به مانند عارض گیسوی معشوق هم آمیخته بود ام
فروغ ماهیان [illegible] قامت نسیم از هر جانب رسیده و در شاخ نرگس معشوقان [illegible]
بیک صبا از هر طرف آمده [illegible] قوان پیچه گنجه در دل [illegible] آب
لطیفت آن مرغ زرد آب [illegible] نظر [illegible] لله [illegible]
از هر سوا [illegible] گشاده [illegible] شاخ [illegible] خرمش کرده
چمن دیده [illegible] خوش [illegible] کبک [illegible] که [illegible]
در [illegible] جواهر [illegible] که [illegible] فلک [illegible] تصور [illegible]
[illegible] در بستان طلب [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] بلبل [illegible] چشم [illegible]
چو خوش [illegible] کبک خوش خرام [illegible] ترجیح داده [illegible]
[illegible]
خوبگان گشت لطایف و عبرات [illegible]
مجامع انس [illegible]

و ثمرانه

[illegible] لطایف [illegible] آن مجلس [illegible] حضر [illegible] زوال [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] محفل [illegible]
[illegible] فلک [illegible] شغل [illegible]
[illegible] ساعت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] خبر [illegible] هرات [illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] دوام عمر و دولت [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible]
[illegible] و ثبات

و پاسبانان محلات شهر جهرم از مردم معتمد دانا و آگاه و سرکشکان و چوپانان [illegible] آمد سر راه کشیک بکشند

و محافظت [illegible] خلیفه و سرکرده [illegible] قدغن و اهتمام نماید که هر گاه شب روان [illegible]

داشته باشند [illegible] کوچه [illegible] گذر [illegible] تا صبح [illegible]

از شب حرکت و [illegible] کوچه بکوچه گذر بگذر [illegible] و محلات [illegible]

کرده [illegible] آگاه و [illegible] که [illegible] و شب روان [illegible] حاصل [illegible]

شده قدغن [illegible] اهتمام [illegible] طبل آخر [illegible] شب [illegible] حرکت [illegible]

هیچ کس در کوچه و بازار و محلات تردد ننموده اگر [illegible] از مردم به نفس و [illegible]

و [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] نماید که [illegible] و [illegible] که [illegible] وصول [illegible]

و هیچ کس [illegible] حرکت [illegible] طبل [illegible] خلیفه [illegible] جهرم که [illegible]

[illegible] احوال [illegible] و [illegible] قدغن نماید که [illegible]

بازار [illegible] و محلات [illegible] تحقیق احوال [illegible]

به نفس [illegible] باشند و [illegible]

[illegible] شهر [illegible]

والسلام